صفحه هفتم
۲۹/۱۲/۷

بخشی از شرح حال
شاه نعمت الله ولی
بدون آغاز و انجام ۲ جلد

متعلق به آقای حسنی

ل

۳۰۰۰ ترا

سه هزار ریال

حجم هفدهم
۷۹/۱۶/۷

نخبی از شرح حال
شاه نعمت الله ولی
بدون آغاز و انجام ۲ وجلد

متعلق به آقای حسینی

ل

۳۰۰۰ تومان

سه هزار ریال

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶

حسه هفدهم
۷۹/۱۶/۷

تحفی از شرح حال
شاه نعمت الله ولی

بدون آغاز و انجام ۲ جلد

متعلق به آقای حسنی

ل

۲۰۰۰ تومان

سه هزار تومان

٥

تحریر آن تواند پرداخت و شدت آن قوت و تعزیر بندان مرتبه داشت که
زبان بیان شرح آن ادا و این اوراق مبین تواند ساخت چون زمانی از
رحلت آنحضرت انجاوی کمالات انسانی گذشت بابا حاجی نظام الدین کیجی که خلیفه
خلفای سلسله نعمة اللهی بود در آن وقت در اقلیم توابع ابرقوه معنون بسیط
الارض حاضر گردید و بوظایف آداب و سنن نعل آنحضرت قیام نمود بعد
آن محضر انس هر سه را بمسجد جامع کرمان برده سادات و علما منتظر بودند
که آیا سعادت امامت نماز از کدام سعادتمند خواهد بود ناگاه امیر شمس الدین
محمد ابراهیم بی از بم آمده و با کسی متکلم نگردیده در پیش ایستاد و بر آن
جنازه مغفرت اندازه نماز گذارد و آنگاه تابوت منوره را بماهان برده
در خانقاه مقدس که حال اعطاف کابرا ناقة مخال سپرده **شعر**
مشهد آل محمد روضه رضوان بود ❊ این چنین خوش مشهدی در خطه ماهان بود
نعمة الله را زیارت کن که با این مرقد ❊ زآنکه قبرش قبله حاجات انس و جان بود
از غرایب واقعات آنکه مولود عافیت محمود آن خلیل ارباب شهود در روز
پنجشنبه بیست و دوم شهر رجب المرجب سنه ثلثین و سبعمائه اتفاق افتاده
بود و بعد از آنکه صد و چهار سال در این دار پر ملال بسر برده در روز پنجشنبه
بیست و دوم شهر رجب المرجب سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه بگلستان جنان
خرامید و هر یک از مریدان و دوستان با اخلاص تاریخ وفات آنجناب
بنوعی یافته یکی خلد منزل و دیگری جنة الفردوس و دیگری عارف با سر وجود

وشاه تاج الدین حسن داعی چنین بر رشتهٔ نظم کشیده وچنین فرموده است فرد
شاه شاهان نعمت الله که سلطان جهان ٭ مقتدای انبیا واولیا قطب وجود
در رجب شد جانب فردوس اعلی روح او ٭ سال تاریخش اذا نوحجه الوجوه بود
ومولانا کمال الدین حضرالدین مولانا خلیل الله ابرقوهی چنین بر لوح بیان
نگاشته فرد انکه او در عالم توحید وعرفان فرد بود ٭ سید سادات
قطب عالم وسلطان وجود ٭ شاه باز عالم توحید وفخر انبیا ٭ مظهر نور
تجلی خداوند ودود ٭ هادی خلق خدا در وادی فقر وفنا ٭ معدن
علم وحقایق منبع کشف شهود ٭ شاه عالم نعمت الله ولی نقد علی نور
دین حق بود واو حق را دوده ٭ انکه هم چون او کسی عارف باسرار وجود
در زمان او وپیش از او وبعد از او نبود ٭ در رجب شد جانب دار البقا
از اینجا سال تاریخش شد عارف باسرار وجود ٭ بر ضمایر هوشمندان
اگاه وبا ریاب بینان عالم اشتباه پوشیده وپنهان نخواهد بود که
افاضل مورخین در مؤلفات صحت قرین بسیاری از خوارق عادات
ان نیر سپهر سعادت وسروری را رقم وسطور کرده اند عماید دود و
نزدیک رسانیده اند سواد این اوراق بعضی از انها را در مقام خود
تحریر نموده حالا بهمین دو نقل که یکی صاحب مجالس المؤمنین بر صفحهٔ
بیان نگاشته ویکی دیگر مولانا صنع الله نعمت اللهی بیان کرده اکتفا می نماید
بدان ای عزیز که صاحب مجالس المؤمنین بر صفحهٔ بیان نگاشته که مدت اوقات

دولت

دولت غایت ازلی ابواب ولایت لم یزلی بر روی روزگار سعادت اثار آن
مظهر الطاف الهی بر گشوده خاقان مغفور سلطان شاهرخ که پادشاه کشور
معمورهٔ جهان بود نسبت با آنحضرت در مقام امتحان بر آمد زیرا که بعرض او
رسانیده بودند که آنجناب فرموده فرد گر شود خون دو عالم جمله مال
کی خورد مرد خدا الا حلال ٭ بنابر ان جناب ولایت ماب را بتکلیف
بمنزل خود بجهت ضیافت فرموده وخوانسالار را امر فرموده تا بره بغصب وتعدی
از شخصی گرفته بجهت سید طعامی ترتیب داده در وقت کشیدن شیلان
سلطانی بمجلس حاضر ساخته آنجناب با پادشاه از طعامی که از گوشت
بره غاصبه بود تناول نمود پادشاه از حضرت کرامت دستگاه سؤال کرد
که شما میفرموده اید ع کی خورد مرد خدا الا حلال ٭ وگوشت این طعام
از بره است که از غاصبه گرفته اند وکیفیت را از ابتدا الی انتهاء
بیان نمود سلطان طریقت فرمود که بهتر از این تحقیق باید کرد بفرمان
سلطان ضعیفه صاحب بره را حاضر ساختند واز او پرسیدند که
این بره را از کجا آورده ای وبکجا می بردی پیره زن گفت عورتم
سوم روز است که گوسفندی از شوهرم بمن رسیده وپسری دارم که در این
هفته گوسفندی چند در خراسان برده وخبرهای ملال انگیز در باب او
شنیدم در اینحال نذر کرده شد که سید نعمت الله از طرف کرمان رو بان
سمت آورده ووارد شهر است این بره را نذر کردم که فرزندم بسلامت بیاید

باید بخدمت شد برسانم اتفاقاً فرزند من بسلامت آمد خواستم که بعهد خود
وفا کنم بره بوقت گرفتم واراده خدمت شد کردم خوانسالار پادشاه بظلم
وستم بره را از من گرفته چندانکه تضرع نمودم بجایی نرسید چون پادشاه
غفران اعلم داشتید دانست که حق سبحانه وتعالی باطن اولیا را از حرام وشبهه
محفوظ میدارد وعذر آنحضرت را خواسته دیگر گرد امتحان نگردید بدان
که انچه در رساله مولانا ضیاء الله نعمة اللهی مسطورست که در آن زمان که
انکشاف اسرار ازلی شاه نور الدین نعمة الله ولی در ماهان بارشاد عباد
الله اشتغال داشت وسلاطین آفاق واکابر اطراف نذورات وهدایا
بخدمت خادمانش میفرستادند یکی از ناقصان آن اوان را بخاطر رسید
که انچه جواهر وطلا آلات واقمشه نفیسه که بجهت انجناب از تمامی بلاد ایران
وتوران وهند وروم می آید البته در سرکار او خزانها بهم رسیده باشد
ونمیتواند بود که کسی با جمع چنین اسباب از آتش تصرف غرور نفس سالم
تواند بود آنحضرت بعلم ولایت مکنون ضمیر او را دریافته آنشخص را طلب
فرمود وقدری پنبه ومنقلی آتش طلب کرده در حضور او پنبه را در منقل آتش
انداخت اصلا حرارت آتش بر پنبه خوش نکردید انگاه پنبه را از روی
آتش سوزنده برداشته پیش آن ناقص عقل انداخت وفرمود نظم ما را
چه از آنکه ناقصی بد گوید ٭ عیبی که بما نیست یکی صد گوید ٭ ما آینه ایم
وهر که در ما نگرد ٭ هر نیک وبدی که گوید از خود گوید ٭ برداری اصحاب

دانش پوشیده نماناد که این مختصر گنجایش تمامی حالات وخوارق
عادات آنسید ستوده خصال را ندارد وبنا بر این قلم مشکین رقم
در محو بیان آن خود را معاف ومعذور داشته بذکر اولاد امجادش
مبادرت می نماید تیمنا وتبرکا تزیین این صحیفه بلاغت آیین در تبیین مناقب
مظهر الطاف احد برهان الدین خلیل الله وامداد کرامت نژاد آنحضرت
آنحضرت بعد از انتقال والد بزرگوار به بهشت برین در آن زاویه عرش
درجه بتمهید بساط هدایت وارشاد پرداخت وبر سجاده تقوی
وطهارت متمکن گشته لب تشنگان بادیه طلب را از چشمه باطن فیاض
سیراب ساخت چون فروغ انوار باطن فیض مواطنش بر صفحات
احوال اهل سلوک تافت معتقدان اتخاذ آن کرامت غاشیه ملازمت
بر دوش کشیدند وگوش هوش را حلقه ارادتش زینت داده ودست اخلاص
در دامن متابعتش زده بالتفات خاطر فیض مظاهرش افتخار ومباهات
می کردند وچون مدت مدید انجمن گلشن امامت ودین بود وی در قصبه
ماهان متوجه هرات شد که دار السلطنه آن پادشاه کامیاب بود
چون بمقصد نزدیک رسید میرزا شاهرخ آن زبده خاندان شاه مردان
را تعظیم واحترام کرده لوازم حسن ارادت وصفای عقیدت بتقدیم
رسانید مولانا ضیاء الله نعمة اللهی که در آن رساله خصوصا انتخاب منقول کرده
ساخته که در آن هنگام که شاه خلیل الله در هرات می بود مجلس پادشاه را بار

تشریف می‌برد در محفه نشسته بدرگاه پادشاهی می‌رفت و چون بمجلس داخل شد
بر مسند زرنگار خاقانی جلوس می‌فرمود نائره حقد و حسد در کانون درون
امیر فیروزشاه از اعاظم امرای شاهرخی بود شعله ور گردید روزی دیگر آن
سلاله خاندان کرامة با خاقان صاحب شوکت بر یک مسند نشسته بودند گفت
مخدوما بشما سه اعتراض وارد است اول آنکه حضرت خاقانی شاهرخ سلطان پادشاه
روی جهانست و تعظیم اولو الامر بر کافه برایا واجبست و شما با محفه بدرگاه
می‌آئید دوم آنکه رعایت ادب پادشاهی نموده در پهلوی آنحضرت می‌نشینید
سیم آنکه خرج و رسد حق دیوانی از املاک کرمان بوکلاء پادشاه زمان
نمی‌دهید آنمظهر لطف و ارشاد چون این سخنان استماع نمود در جواب فرمود که شاهرخ
سلطان از والد عالیشان حضرت عظیم القدر تربیت یافته من با محفه بدرگاه
او می‌روم و نوبتی بر روی حضرت خاقان این بیت خواندم بیت
ملک من عالمی است بی پایان ٭ وان تو از ختاست تا شیراز
و من از پدر خود شنیدم که فرمود حدیث نبوی صلی الله علیه و آله است که هر کرا
دغدغه آن شود که فرزندان من در پیش او بایستند بتحقیق حرامزاده است
و من یقین می‌دانم که شاهرخ سلطان حرامزاده نیست اگر تو را دغدغه هست ما
نمی‌دانیم و جهة ندادن خراج منازعه یزید لعنه الله با جدم امام حسین علیه السلام
بر سر همین بود هر چه تو از من خراج آن می‌طلبی من ابا ستم سلم داشتم برو
و تعرضهای شاهرخ از روی غضب متوجه امیر فیروزشاه شده فرمود ترا

باین

باین فضولیها چکار و بعد عذرخواهی سلاله دودمان مرتضوی کرده و در همان رساله
مبینست که شاه خلیل الله کرسی که چهار پایه آن از طلای احمر بود و مجموع مرصع
بلعلهای قیمتی کرده بودند و تسبیح صد دانه لعل و یاقوت که سلاطین هندوستان
او فرستاده بودند با تحف و هدایای بسیار بر تکلف بخدمت شاهرخ سلطان
گذرانید تا در هرات توقف داشت معز السلطنه بایسنغر میرزا خلف ارشد شاهرخ
میرزا نسبت اخلاص و ارادت بجانب او بود چنانچه در مجلس بهشت آیین
آنحضرت بایسنغر میرزا طشت و آفتابه طلا خود بر دست گرفته پیش آنجناب آمد
معاندان این خبر بخاقان مغفور شاهرخ میرزا رسانیدند از شنیدن
آن روی در هم کشید شاه خلیل الله بنور ولایت دریافت باتفاق بایسنغر میرزا
بمجلس پادشاه حاضر گردید بعد در برابر کدو می‌چند بیاورند فی الفور کدوی
چند حاضر کردند شاه خلیل الله کدوی طلبیده سر کدو را برداشته جامی
طلب کرده آنرا که از کدو بیرون آمده نوشید و دیگری پر کرده پیش پادشاه
داشت پادشاه حیران گردید بعد در گرفتن تامل داشت آنحضرت فرمود ع
صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی ٭ و بدست بایسنغر میرزا داد و از مجلس بر
خواست بعد از چند روز شاهرخ میرزا او وداع کرده متوجه کرمان گردید
ظلال افضال بر مفارق مهجوران شکسته بال مسلوم مبسوط گردانید و بعد از
گذشتن چند گاه قرة العین خود را شاه شمس الدین محمد را نیابت خود فرموده
رجوع بوطن اقامت نموده ماهانرا بان کرده بنفس نفیس بر باقت در خلف ماهان

کامکار شاه محب الدین حبیب الله و شاه حبیب الدین محب الله متوجه هندوستان دکن
کردید و قبل از ان بجند سال شاه نور الله ولد انحضرت بدکن رفته معزز و مکرم
در انجا می بود چون خبر قرب وصول انحضرت بسلاطین دکن رسید ابواب
بهجت بر روزکار ایشان کشوده کشت لیکن بواسطه هجوم کفره که در
اطراف ولایت هند جمع و بسر دکن امده بودند باستقبال نتوانستند
رفت بعضی از اشراف و اکابر را در خدمت شاه نور الله باستقبال انحضرت الی
ولایت فرستاده عرض درماندکی و اضطرار خود عرضه داشت کردند
شاه کرامت دستکاه چون اطلاع بر این معنی یافت فی الحال طلب کرده و فرمود تا محفه
بران بسته در ان نشست در وقتی که لشکر اسلام و سپاه کفر بازار کیر
و دار کرم کرده کار بر مسلمانان تنک کرده شده بود بعزم غزا کردن با لشکر
کفار تاخت کفره فجره را چون نظر بران عماری افتاد لرزه بر اعضای
ایشان افتاد حیران ماندند چه یکی درمیان ایشان بود که علوم غریبه
و نجوم را نیکو می دانست فریاد برکشید و بمردم خود کفت شخصی که بران محفه
نشسته رتبه عالی دارد شما را با او یارای محاربه نیست لشکر کفره چون این
سخن را شنیدند پشت بر معرکه جنک کرده فرار بر قرار اختیار کرده و جمعی که
نزدیک محفه رفته رخصت رفتن بدیار خود نمود و سلاطین دکن و
اهالی ان دیار از دست سپاه کفره خلاصی یافته در دست و پای انحضرت
افتاده و حضرت عالی منقبت بکنای او اولاد امجادش تعیین نموده صبح و شام بسم نیاز

بجای

ارامکاه سلاطین و استان ملایک اشیانش ملاذ خواقین شعر
قطب عالم غوث اعظم انکه هر روز افتاب ٭ بوسه از تعظیم خاک روضه
جان پرورش ٭ خادم جنت بزلف حور روبد هر صباح ٭ کرد از
رخساره شاهان نشسته بر درش ٭ چون صیت کرامت و ارادت و ولایت
انحضرت بسبیل ارشاد باطراف جهان اشتهار یافت و شمه از ان بعرض
پادشاه اخلاص ائین میرزا ابراهیم شاه که فرمانفرمای اذربایجان و عراق
و فارس و کرمان بود رسید باعث آن نمود که دست اخلاص در دامن ابکار
اسرار الهی زده صبیه علیه خود را که دره التاج صدف شهریاری و دره
ادج شرف و ناصیه اری بود و خانم نام داشت در سلک ازدواج انحضرت
انتظام و ارتشحه بالطبع تحیه مراطف انتقامه ظلال دولت و اقبال
نموده ابواب فرح و شادمانی بر روی روزکار خود کشاید لاجرم
مکاتبات مخالصت ایات با تحف و هدایا بمرغوبه نزد ان حضرت
فرستاده التماس ان ملتمس نمود شاه نعیم الدین نعمه الله در جواب فرمود
که مارا درین ایام سفر حجاز و یثرب در پیش است و داعیه کفار دوریح
اسلام و تقبیل عتبات عالیات اجداد عظام در خواطر جاری و جای کرفته
انشاءالله تعالی از دریافت این توفیق اکر اراده ازلی تعلق کرفته باشد در
اذربایجان ملاقات واقع کشته التماس مضمون حصول الاراده خاطر عالی
نموده باشد صورت خواهد یافت و با طایفان از مخلصان وهواخواهان

قدم در راه نهاد متوجه حرم محترم و من دخله کان آمنا گردید فرزند
گرانمایه شاه توکل نهاده قدم در طریق توکل نهاده دل در تشویش
بر زنور حضور بیابان از ان دینه در پای نمود بس از رسیدن
بمقصد ادای مناسک حج و دریافت شرف طواف روضه مقدسه
نبویه علیه و آله الف الف الف تحف الصلوة و التحیة عنان مراجعه از راه
دیار دیگر و آذربایجان معطوف ساخته چون دار السلطنه تبریز
از یمن مقدم شریفش غیرت افزای گنبد گردون شد میرزا جهانشاه
بغایت مبتهج و مسرور گشت و بحصول مقاصد صوری و معنوی امیدوار
شد طریقه حسن ارادت بجای آورد بعد از گذشتن چند روز صبیه
خود را که بلقب تحفه عزت و پرده نشین سرادق عفت بود در سلک ازدواج
آنحضرت انتظام داد فرزند جهانشاه در کمال حسن و اخلاص فرهاد بن
خلوتخانه خاص شمسه حرم صاحبجمال ذو الجمال صوری و مرهم خصائل
و شاه نانی با آن صاحبه بلقیس مرتبه چند گاه در تبریز قرین اعزاز
و احترام اوقات میمنت انجام بسر بردند بعد از آن بمقتضای حب
الوطن من الایمان متوجه خطه یزد گشته که دیگر ظلال افضال بر
مفارق مهجوران شکسته مبسوط گردانید از افواه رجال مسموع
و در متون کتب مکتوب گشته که در آن وقت که آفتاب اقبال ابو النصر
امیر حسن بیک بایندر از مطلع اجلال طالع گردید واقعه کشته شدن

میرزا

واقعه کشته شدن میرزا جهانشاه و انهدام سلسله ابغالیجاه در صحرای
موش آباد صدمت قدرت امیر حسن بیک روی نمود و ما هیچه لوای جهان
گشای امیر حسن بیک ببرج شرف رسیده و تمامی ممالک آذربایجان
و فارس و عراق آن پادشاه نافذ الفرمان را مسخر گردید اهل حسد و نفاق
باتفاق بعرض خسرو آفاق رسانیدند که دختر جهانشاه در خزانه شاه
نعمت الله و نقود ابیض و احمر و جواهر مرصع آلات جهانشاه در تصرف آن
جناب هدایت مآب است لاجرم امیر حسن بیک امر شد اکابر آفاق را
بتبریز طلبید ظاهرا مراسم تعظیم و تکریم بجای آورده باطنا در مقام
تفحص خزاین جهانشاه و انتزاع نمودن از ید تصرف شاه کرامت دستگاه
میبود در آن اثنا روزی در مجلس اتفاق صحبت افتاد چون وقت
نماز واجب رسید پادشاه رعایت ادب نموده رجوع امامت بفرزند
شاه ولایت فرمود و خود با علما و صلحا طریقه ماموریت بجای
آورد و در وقت تشهد امیر حسن بیک بیهوش گشته بعد از ساعتی
بهوش آمد و سر در قدم آن لاله دودمان رسالت گذاشته گفت در حین تشهد
جمال جد بزرگوارت بنظر در آمد که از روی غضب با من فرمود که ما کلفت
بر تو می توانیم دید و پادشاهی بر تو مسلم داشتیم و تو بجهة قلیلی از حطام
دنیوی با فرزندان ما در مقام مضایقه بر آمدی از شنیدن این کلام بیخود
شدم و از گستاخی که در باره حضرت شما کرده ام پشیمان گشته در مقام معذرتم

داخضرت او رخصت بدار العباده یزد داد و جناب کرامت پناهی قرین صحت
و عافیت بوطن مالوف تشریف حضور ارزانی داشته بدستور مستمر آن همه
عالی همت بهدایت و ارشاد خلایق گماشت و بعد از مدتی از یزد
بقصبه ماهان رفته بلوازم امر دین پروری قیام نموده باضافه عبادات
و طاعات دوگانه و [illegible] تا دو سنه ازهاتف
غیب ندای والله یدعوا الی دار السلام شنوده از وحشت آباد عالم فانی
بنزهتسرای جاودانی انتقال نمود بر پیشگاه ضمیر منیر ارباب جمال پرتو
ظهور یافته خواهد بود و اصحاب اخبار کرامت و خوارق عادات آن
حضرت ولایت دستگاه در متون کتب رقم خامه گوهر نثار کرده اند
از جمله اینها نقلی که بصحت اقرب و حقیر وحید ابادی از تاریخ قطبشاهیه
مطالعه کرده بعرض میرساند بتعیین این مقال بر سبیل اجمال آنست که
نقاوة السادات صدر جهان در کتاب مرغوب القلوب آورده که
من از زبان پادشاه غازی امیرزاده سلطان قلی المشتهر ببرادر الملک
شنیدم که فرموده ما از اولاد امیر قرایوسف اقربای نوردباک امیر جهانشاهیم
و وطن آبا و اجداد ما قریه سعدآباد و ولایت همدان بود و بعد از
تسلط سلاطین آق قوینلو بر قوم قراقوینلو در سن طفولیت بمرافقت عم اقدس ایلک
بجانب هند و دکن رفته بعد از ملاقات سلاطین آنجا و سرانجام مهمات
مملکت عراق مراجعت نمودیم و پس از آن [illegible] جناب عمی ام ایشان پادشاهی

و دکن

و ملاقات جمیع سلاطین دکن سرانجام و باتفاق طریق سفر هندوستان پیش گرفتیم چون
بدار العباده یزد رسیدیم بزیارت و ملازمت ارشاد پناهی معارف دستگاه
شاه نعیم الدین نعمت الله ثانی قدس سره العزیز که طریق پیری و مریدی و خویشی
در میان بود رفتیم چون ملکه حضرت ارشاد پناهی صبغه مهر جهانتاب
بود از آنجا که کمال کرامت و ولایت انتخاب بود بعد از پرسش احوال و اظهار
التفات و اشفاق این کلمات بر زبان معجز ترجمان گذرانیدند که
ای عزیز بحصول امانی و آمال در هر باب واثق و منتظر باش که از بارگاه
احدیت سلطنت قطری از اقطار هندوستان بتو و اولاد تو حواله کرده اند
و دست مبارک بر روی کف من مالیده چند عدد اشرفی از زیر سجاده
برداشته بمن داد که این اول فتوح است بلا منه(؟) برو که آن زمین بتو
حواله شده است از ارشاد شاه معارف آگاه امیدوار شده استدعای
دعا و فاتحه نموده متوجه دیار هندوستان شدیم چون از بحر عبور کرده بمحمد
آباد بیدر که تختگاه سلطان بود رسیدیم بعد از چند روز ملاقات پادشاه
بهمن نژاد سلطان محمود شاه که در آن اوان بر سریر سلطنت متمکن بود
دست داد جناب عمی ام هدایا و ارمغان که همراه آورده بود از نظر
گذرانیده در محل قبول افتاد و جناب عمی ام و اینجانب را بنوازشات شاهانه
مفتخر ساخته انواع التفات و لطف رسانیده و بتکلیف و مبالغه تمام این
جانب را نگاه داشته و رخصت امن حضور عنایت فرموده جناب عمی ام را

طلعت فاخر سرافراز ساخته رخصت انصراف ارزانی داشت و روز دیگر پادشاه
هفت کشور مرا طلبیده نوازش و عواطف پادشاهانه فرموده گفت سلطان قلی
میباید که شما باشید و رخسار عروس سفر عراق بناخن فراق خراشید که یوماً
فیوماً مراتب و مناصب جاه و رفعت تو در ترقی خواهد بود و روز بروز
انواع عاطفت تازه و مرحمت بی اندازه پادشاه نسبت بمن تا بعون
عنایة المعبود مملکت دکن بر مسند فرمان دهی و وساده سلطنت متمکن
گشتم چنانچه تفصیل این حالات در کتب متعدده مرقوم قلم مورخین بلاغت
آئین گردیده عطوفت شعار خامه شکین خامه در ذکر احوال ملاذ و
ملجاء صدر عالیمقدار سلاله خاندان امامت و ارشاد امیر نظام الدین
عبد الباقی در شهور سنه ست عشر و تسعمائه که دست قدرت مالک
الملک علی الاطلاق عز شانه فتح بلاد خراسان بر روی دولت پادشاه جم
قدر سکندر مکان خاقان فریدون شان ابو البقا سلطان شاه اسمعیل
صفوی بهادر خان بگشود و بید قدرت کامله روزنامچه حیات محمد خان
شیبانی در نوردیده گشت پادشاه بعزم سکون در بلده هرات لوای
بهجت و کامرانی بر افراخت اتقیای اولیای هدایت آثار از خطه جنت
منزله یزد بپایه سریر خلافت مصیر شتافته باضعاف الطاف و اعطاف خسروانه
سرافرازی یافته در سلک مقربان بارگاه جهان پناه منتظم گردیدند بعد از
چند روز خواطر خورشید مظاهر و ضمیر منیر مهر تنویر ضیا گستر پادشا

امیر کرد

تخت سلطنت ایران و سریر عظمت فریدون شان بر نور عدل پادشاه بیدار بخت
فیروز بخت روشن رای رعیت نواز آرایش یافته زنگ ظلم و بیداد از صفحه جهان
زدوده چهره عدالت در آئینه احسان بکافه جهانیان نمود نظم بنور عدل
اطراف جهان را کرده نورانی • بلی از عدل افزون گردد آئین جهانبانی • و
در شهور سنه تسع و تسعین و تسعمائه در وقت ظهور دولت و کمال و اجتماع جنود
ریاحین و سنبل خاقان با توکل بتوفیق صانع عز و جل با اصناف حشمه و تجمل
از دار العلم شیراز متوجه جنت آباد یزد شد نظم بر برج حمل فکنده پرتو
چون خسرو سپهر خسروی • افراخت برای نیکخواهی • بر اوج فلک لوای شاهی •
و رایات نصرت آیات شاهنشاهی محفوف بعنایات جناب سبحانی روی براه آورد
و امرای ظفر دستگاه و مقربان درگاه فلک آیات شاه با بیان جنود کواکب در
رکاب سعادت انتساب فیروزی مواکب روان گشتند چون منهی اقبال
خبر توجه جلال ایزد رسانید قدوه اولاد سید ولایت دستگاه شاه خلیل الله
که نسبت صحیح انتسابش بر دودمان نبوت و رسالت از عصمت منسوب و مصون و بپایه
قدرش در رفعت و جلالت از منزله آفتاب بلند جناب افزون باد باتفاق جمعی
از سادات که رایات جلالت آیات قدرشان تراجم قل لا اسئلکم علیه اجرا
الا المودة فی القربی آراسته بوده باستقبال شتافته بعز تقبیل انامل
که بر نوک خامه صحت القلم بر نگین تمکینش نخواهی فرد هر دو ز سعادت
که عنایت بگشاید مفتاح فتوحش ز هر انگشت نباشد استفاده یافته عاطفت

حضرت پادشاه گیتی گشا ما هیچمدانیم از صدق نیت وحسن اعتقاد بر مودت
وولای عترت طاهره نبوی علیه وعلیهم الصلوة والسلام مجبول بود انشا
اعزاز واکرام فرموده وریاض امانی وآمال هریکی از زلال مرحمت وافضال
سرسبز وشاداب گردانید وچتر همایون فال پادشاه هفت کشور سایه
وصول بر باغ گلشن که نمودار ارم است انجم لحنایتین از فرق فلک حرم
ظفرقرین رشک روضه جنان گردید شاه خلیل الله زبان بر ثنای پادشاه
والاجاه برگشاده ومضمون این ابیات را ادا رسانید فرد گدای
صاحبقران دادگستری بعرفان قدر پادشاه هفت کشور عمین باد انکه او
شادت نخواهد خراب انکسو که آبادت نخواهد جشنی بزرگانه ترتیب
داده طوی کرده که سقف فیروزه فام سپهر یکاسه سیمین وصحن زرین
مهر مزین گشته که زهره خنیاگر مثل آن نغمه بر ترین صدا بیت ندیده
نظیران بر ضمیر نگذشته وپیشکشهای لایق کشیده وچندان درود نثار
وگوهر شاهوار نثار نمود که هر یك از حضار ومبلغی گرامند رسید
وهرکس از احاد ملازمان جواهر یمن ودرر بدامن کشید تا جوهری فلك
جواهر زواهر را برطبق زبرجد نگار فلك جلوه داده بصفا ورونق
ان لالی ابدادند بنور تماد امه دریاد یتیم زاده مهد صدف پرورش
نموده غواص بصیرت نظران گوهرهای تیکدانه مشاهده نموده وپس
از چند روز که انجمن هشت منزله محل استراحت جمشید فرخنده رای بود

مقام نرسیده وقتیکه انچه از تو میبایدش در ظهور رسید ظهور رسید جای تو در
اینجا خواهد بود فرد نعمت الله رسید تا جائی که نجز جان اولیا نرسد
الحال تو را همان منزل که عزیمت انجا نموده متوجه باید شد ودو روی دیرا
بسید نزدیک کرده ایشانرا غایب شدند نظم آنکه بنمود رخ واز نظرم
غایب شده برسان یار که یار خدایا تمش وحضرت شاه نور الدین
نعمت الله بی تعب ومشقت راهیکه مدتها طی نموده باید وقتی محلی که
عزیمت آنسو نموده بود رسید وحضرا ایشان را دیده وعده که کرده
بود وفا نموده از ایشان درگذشت مسود ونویسنده که هم در کتاب
روضه نیل حضرت ولایت منقبت را با سید حسین اخلاطی اتفاق ملاقات کیفیت
آن بر سبیل اجمال آنکه در این ایام در تبریز بار اد شاه قاسم انوار
وجناب خواجه ضیاء الدین ترك واشرف العلماء وافضل الفضلاء مولانا
شرف الدین یزدی وبیر تاج گیلانی با حضرت رفیق طریق بودند چون
بجوار منزل رسیدند سید حسین اخلاطی خبر گشته خادمان را فرموده تا حضرت
را در صفه که نزدیك خلوتش بود در آورده وحضرت حقیقت منقبت
دران جلوس نمودند سید حسین خوانی نقل قبل از ملاقات بجهة ایشان فرستاد
حضرت ولایت مآب بحضار گفت نقل مجلس دیگر اولی است برخواسته باز نقل
ار بعه محل دیگر رفت فی الحال سقف نصفه فرود آمد همه در تعجب ماندند
بعد از آن سید حسین از خلوت بیرون آمده اول با حضرت معانقه نموده

نموده
بعد

پس از آن یاران را دریافت همگی جلوس نموده سید حسین معجزه کرامت منقبت
گفت نعمة الله میخواهم از حالات شما مستفیض شوم آنحضرت فرمود که شما شما
سید حسین گفت مدعای ما کیمیای فقر محمدیست شعر جان می دهند بهر
جوی سیم اغنیا آگه نیند از عمل کیمیای فقر و همین یک مجلس و یک صحبت
اتفاق افتاد روز دیگر شاه یاران را وداع نمود متوجه کعبه معظمه شد و
بعد از قطع چند منزل حقه سربسته و مهر نموده بدست درویشی داده بخدمت
سید حسین فرستاد سید حسین سر حقه را گشوده قدری پنبه و مقداری
آتش سوزنده در اندرون آن حقه یافت تعجب نموده گفت دریغ که
صحبت نعمة الله را در نیافتیم بدان ایعزیز بدانکه درویشی که حقه
نزد او بود آنچه سید حسین می برد در راه بخاطر گذرانید که کاش حضرت شاه
سید نعمة الله روزی چند در صحبت سید حسین توقف میفرمود تا ما از عمل
کیمیا بهره ور گردیده از صعوبت فقر و فاقه خلاص می گشتیم چون بخدمت
آنحضرت باز گشت بر ضمیر منیر حضرت ولایت منزلت آنچه بخاطر درویش رسیده بود
هویدا گردیده سنگپاره از زمین برداشته پیش درویش انداخت و فرمود
که این سنگ را نزد جوهری برده بپرس که قیمت این سنگ چند است و چون قیمت معلوم
کنی از جوهری گرفته باز آور و چون درویش آن سنگ را نظر جوهری برد جوهری
پاره لعلی دید که در عمر خود مثل آن لعل ندیده بود قیمت آن لعل را اعراض بردم
گفت درویش معلوم کرده سنگ را باز گرفته بخدمت حضرت شاه باز آورد و در نظر آنحضرت

فرمود

فرمود تا آن سنگ لعل شده را صلایه نموده شربت ساخت و هر درویشی را
قطره چشانید و فرمود شعر ما خاک راه را بنظر کیمیا کنیم ۰
صد درد را بگوشه چشمی دوا کنیم ۰ در حبس صورتیم و چنین شاد و خرمیم
بنگر که در سراچه معنی چها کنیم ۰ رندان لاابالی و مستان سرخوشیم
هشیار را بمجلس خود کی رها کنیم ۰ موج محیط و گوهر دریای عزتیم
ما میل دل بآب و گل آخر چرا کنیم ۰ در دیده روی ساقی و در دست جام می
باری بگو که گوش بعاقل چرا کنیم ۰ ما را نفس چو از دم عشقست لاجرم
بیگانه را بیک نفس آشنا کنیم ۰ از خود برآ و در صف اصحاب ما خرام
تا سید آنه دولت باخدا کنیم ۰ و از آنمنزل روانه و متوجه مصر شدند
بدان ایدک الله که آنحضرت از مکه چون بمصر رسید در مغاره که الکنون بمغاره
نعمة الله مشهور است نزول نمودند در آن مجذوبی بود بابا حاجی علی نام
در همانجا درویش و آتش میسوخت و از او حالات غریبه بسیار سر میزد
و خلایق مصر اعتقاد عظیم باو داشتند آنحضرت بعد از آنکه آن درویش را
دریافت از خود غایب گردیده متوجه حال او شد چون از توجه باز آمد
مجذوب بهوش آمده مرید و ارادت آنحضرت گردید و از آنجا در بیرون
رفته در منزل دیگر مجاور گردیده و در آن ایام بعضی از خیل خاص و عام و سید
که یکی از درویشان در مجلس آن بادام اربعین بر آورده آنحضرت پرسید مردانه
بر آورده یا زنانه حضار مجلس گفتند که اربعین زنانه کدام است فرمودند اربعین

اربعین زنانه آنست که بجز مغز بادام یا بجز وی قوت لایموت لب بسته باید
باشد و اربعین مردانه آنست که چهل روز روزه دارند و هر شب وقت
افطار یک کوفته مع مصالح اکل نمایند و در وضوئی که در اول روز از ابریز
ساخته باشند همان وضو تا روز چهلم اربعین ادای نماز فریضه و سنته
از ایشان فوت نشود حضار در تعجب افتادند گفتند که کسی باشد که این
نوع اربعین با تمام رساند آنحضرت فی الحال از مجلس برخاست بسم الله الرحمن
الرحیم گفتند و تجدید وضو نموده و اربعین بطریقیکه گفته بود ادا نمود
و چون از آن اربعین بیرون آمد خلایق مصر احرام دریافت دیدار
ایشان بسته بدر آن مغاره حاضر شدند آنحضرت دست برآورده فاتحه
جهت ازدیاد جمعیت خواندند فرمودند که تجدید وضوئی خواهم کرد و از نظر
آن جماعت غایب گردیدند مضمون این نظم بگوش هوش آن جماعت رسانیدند نظم
نفس آمد مر شما را دید و رفت ۞ هر که را میخواست جان بخشید و رفت
و بعد از آنکه از ارباب حال از آن مغاره غایب گردیدند هفتاد مرید از
درویشان ایشان در آنجا مجاور بودند و اهل مصر آن درویشان
مریدانه سلوک می نمودند و در آخر شیخ و خادم مغاره مصر حسب الاشاره
آنحضرت بابا حاجی لطف الله رجوع کردید و مشار الیه در آن مکان
بتلقین ذکر و کوت فقر با کافه مصر و سایر بلاد قیام نموده و چون مدت
عمرش یکصد و ده سال رسید بیکری رجوع نمود خود مجاور گوشه عدم

کردید

کردید مسرور نماناد که در آن هنگام که حضرت سیادت پناه
و کرامت منقبت از مصر متوجه مکه معظمه شده چون بکند ذات الارض
رسیده در اندرون کنده صحبت ایشان با چهل تنان افتاده و در اثنای
صحبت از آن چهل تن یکی تن غایب شده و قدحی شربت در دست داشته
هر یکی را از آن قدح جرعه می رسانید و سر نعلین بر عضوی از اعضای او
مینهد و چون نوبت بآنحضرت رسید ایشانرا جرعه شربت داد و گفت ای
نعمة الله این نعلین بر کسی مینهیم که قدم او از تعلق دنیا منقطع شده باشد
و بموجب تقدیر الهی خلیل الله را میباید اما تو برخواسته هرگاه از دنیا
تو برخیزد نوبت نوازش این نعلین بتو خواهد رسید بعد از وداع چهل تنان
بقیه راه کعبه را طی فرموده بوصال کعبه مقصود مشرف گردیدند در زینت
با نفس صحیحه صحیفه بذکر بعد از دریافت شرف طوف کعبه جانان و دیدن
مجلس بالطف الوجاب شیخ المشایخ شیخ عبدالله یافعی و شیخ ان بعد از تجدید
زمجهای گوناگون آنحضرت ایماف را بقدم توکل طی نموده بشرف درویشانه
روز وصال کعبه مراد رسید و از زلال سرچشمه زمزم مقصود سیراب گردید
از جام فیه آیات بینات مقام ابراهیم شراب نماسر و قرب و الفت
و من دخله کان امنا درکشید و لباس ناس نظرت الی الکعبه بدو پوشیده
و خرقه هستی هر دو کونرا از گردن بیرون کرده که الدنیا حرام علی اهل
الاخرة والاخرة حرام علی اهل الدنیا خلیلانه ندای شوق بر دوش انداخته

اند اختر عالمانه از بین العلمین صفتین عبور فرموده عارفانه بر عرفات
معرفت بر آمده صوفیانه بصفای دل در مروه عزیمت نموده و دست بر حلقه توکل زد
چون شرایط طواف بتقدیم رسانید صحبت ایشان با شیخ عبدالله یافعی
اتفاق افتاد و چون بعد صحبت بر فیض شیخ عبدالله رسید او را
مشغول بارشاد طالبان یافت لحظه توقف نموده استماع سخنان جان
بخش کرد و از مضمون کلام با نظامش بر کیفیت احوال او اطلاع یافته
محال پیوستن از صحبت شریفش مصلحت ندانسته دست بر دامن
صحبتش زده فرموده کرد در ایام سیر و سلوک بعد از ملاقات صحبت سید محمد
اثنای چون شیخ عبدالله یافعی بدیدیم هرجا احوال اهل حالی معلوم نمودیم او را
چو نقطه وجود را چون دریا یافتیم و چون بصحبت شیخ المحققین شیخ عبدالله
یافعی رسیدم او را چون دریا وجود را چون قطره دیدم بعد از چند مجلس با
یکدیگر صحبت داشته روزی شیخ کتابی بر دست گرفته روی بجانب ایشان کرد
میدان طریقه کرده گفت ای مخدوم زاده این کتاب حدیث است که از حد شما
میباشند و بعضی موضوع است جمع او را در این کتاب ضبط نموده ام برادر الله
مطالعه نمائید تا هر حدیثی که ثابت است معلوم داشته باشید که صحیح است یا
موضوعیت و حضرت ولایت مرتبت هفت سال در صحبت شیخ عبدالله
مریدانه سلوک می نمود و وقتی چند شبانی گوسفندان شیخ میفرمود مقابل هفت
سال صحبت حضرت موسی و خدمت حضرت شعیب علی نبینا و علیهما السلام شعر

شبان

شبان وادی ایمن گهی رسد بمراد ۰ که چند سال بجان خدمت شعیب کند
و در مدت مصاحبت هفت حج با شیخ عبدالله کرد و بزبان ولایت ترجمان در آن
اوقات این ابیات نظم فرمود شعر شیخ ما بود در حرم محرم ۰
۰ قطب وقت یگانه عالم ۰ از دمش مرده ملک زنده ۰
۰ نفس همچو عیسی مریم ۰ بصفات قدیم حق موصوف ۰
۰ هفت دریا بنزد او شبنم ۰ شرح اسماید ذوق خوش خوانده ۰
۰ عارف اسم اعظم از اعظم ۰ بود سلطان اولیای جهان ۰
۰ روح قدسی بود اشده همدم ۰ سینه اش بود مخزن اسرار ۰
۰ در دلش بود گنج حق مدغم ۰ نعمت الله مرید حضرت اوست ۰
۰ شیخ عبدالله است نام نهم

در بیان حقیقت ترجمان بعد از دریافت صحبت حضرت جناب شیخ عبدالله یافعی و ورود در دار السلطنه سمرقند و کیفیت آن اجمالا

بر ضمایر فطنت مآثر اهل دانش و بینش خواطر خبرت مآثر واقفان کارخانه آفرینش مخفی و مستور نماناد که چون مدت
هفت سال شاه نورالدین نعمت الله در مکه معظمه با شیخ یافعی چنانکه سبق
ذکر یافت صحبت داشت آن جناب را وداع نموده با توشه توکل قدم در وادی
نهاد و بعد از طی منازل و مراحل دار السلطنه سمرقند را از یمن اقدام میمنت انجام
رشک روضه رضوان ساخت و چون خبر ورود آن مهر سپهر کرامت بحضرت خاقان
گیتی ستانی صاحبقران امیر تیمور گورکانی پادشاه انار الله برهانه رسید از حضور

بادکاه جاه و جلال یکی را بخدمت آنحضرت فرستاده پیغام داد که شما تشریف
شریف بجانب ما ارزانی فرمائید تا ما را بر سبیل زیارت بهره یافت
خدمت شما میباید رسید آنحضرت در جواب پیغام فرمود که ما و شما را بر
حسب حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم عمل میباید نمود و دیگر فرمود رحمه
بر آن امیر که درویشی را پرسش نماید باقی اختیار با شماست چون فرستاده مراجعه
کرده جواب اخبار بخدمت خاقان جهان رسانید آن پادشاه سرافراز عزیمة
دریافت صحبت حضرت کرامت منزلت نمود و بعد از شرف مجالست بمنزل خویش
مراجعه کرده روز دیگر ترتیب ضیافت فرمود و خواص ارباب فضل و کمال را
حاضر کرده اند آنحضرت را بآن ضیافت تکلیف نمود آنحضرت فرمود شعر

نعمة الله را اگر خواهی که مهمانی کنی ۰ سفره گرد جهان سر تا بسر باید کشید
وز بقیه هفت شادی سرای مختصر ۰ چادر دیوار هفت اقلیم در باید کشید

و بمجلس پادشاهی تشریف برده پادشاه عالیجاه در اعزاز و احترام آنحضرت دقیقه
فرو گذاشت نکرد و چون بمنزل خود مراجعه کرد و روزی چند با اهل سمرقند صحبت
داشته از کثرت خلایق ملاقات کرده میل بر کوهستان سمرقند نهضت داشته
از کثرت فرمود و گذارش بر کوه مالک دار واقع شده در جمله رستان
که هیچ بشر را در صادران کوه بر خطر یادی کند رسید اربعینی داشت
و هر شب برف افطار میفرمود بر ضمایر مرآت نظایر دیده وران دوربین
و راز داران مکامن یقین که غیب نمایان اسرار الهام دیده کشایان

اسرار عناصر بند مخفی و مستتر نماند که در همان کتاب تصنیف مولانا ضیاء الله
نعمة اللهی مسطور است که آنحضرت سر اربعین در آن رستان در آن کوه
و مغاره در آن مکان ترتیب داده که گنجایش جلوس چهل کس داشت
و نحوی از قدیم الایام در آنحوالی بود بعد از اربعینات از روی جذبه
پای بر گوشه آن تخت چنان زد که چهار انگشت فرو رفت و تا اکنون نشان
قدم آنحضرت بر آن سنگ باقی است و صاحب همان نسخه مرقوم ساخته که
از درویشی صادق القول شنیدم که در حوالی ملک خطا با جماعه نقله
کوهی رسیدم که چهل فرسخ بر چهار طرف آبادانی نبود و در آن کوه مغاره
بود که بخط جلی بر در آن نوشته بود که این مغاره ایست که سید نعمة الله
در آنجا اربعینی داشته بدان ای عزیز ابدک الله تعالی که در آن اوقات
که انصف ادای میدان طریقت در کوه سمرقند بعبادت پروردگار
بیمانند اشتغال داشت جمعی کثیر از قوم مغل دست ارادت بدامن آنحضرت
زده رسم تابعیت بجا می آوردند این خبر در اطراف و جوانب انتشار
یافته بعضی از ارباب غرض بعرض خاقان صاحبقران ایران داشته که اخبار
از بودن ممالک ترکستان عنقریب خواهد تا بجانب دیگر تشریف برده
پادشاه عادل کس فرستاده بخدمت شاه ایران نفر و پیغام فرموده که هر چند
بجانب شما اعتقاد کلی هست اما معتقدان ما را مجال خود نخواهند گذاشت
اگر بولایه دیگر تشریف ببرید نیکوتر خواهد بود و چون این پیغام بانجناب سید

این غزل برشته نظم انتظام داده و فرستاد نظم بنوای صبر ز من بالنمان .

بیش ازین سیم و زر بهم مگداز . تا کی از زر خلق میجوئی .
مکن از دور بنه بنجه باز . در خماری و درد سر داری .
با من مست که شوی دمساز . تخم ناقه است روح افزا .
نغمه مطربیست خوش آواز . ملک من عالمیست بی پایان .
وان تو از خطاست تا شیراز . من بسلطان خویش می نازم .
تو بتاج و سریر خود می ناز . نعمة الله پیر رندان است .
کو مریدی بپیر خود پرداز .

و از ایمکان که مجاور بود نقل نمود روی براه اورده و در مزار خواجه زکریای باخی فرود امدند اتفاقا در همان روز مزاج حضرت خاقانی از جادهٔ استقامت انحراف یافت و امراض مختلفه عارض ذات شریفش گشت دانست که سبب آن ترک ادبیست که نسبت بخدام حضرت ولایت مرتبت واقع شده هم در آن ایام با کمال ضعف و نقاهت متوجه حضور سلطان المحققین گشت بعد از دریافت زیارت رسم عذرخواهی بجای اورده و از برکت میامن دعای انجناب صحت یافته بمنزل همایون مراجعت فرمود نظم اولیا را هست قدرت از خدا تیر جسته باز گردانند ز راه

منقولست که مدتها آن مهر سپهر سیادت و کرامت در مزار خواجه زکریا بسر برده اربعینات بجای اورده و خوارق عادات بسیار بمردم هر دیار ظاهر و هویدا گردانیدند از انجمله جمعی از تجار در کشتی نشسته در دریای عمان

بودند

بولایت مصر میشدند ناگاه سفینه تمکن ایشان در دریا آنی گشت و مشرف بر غرق شدن گردید همگی ایشان دست نیاز بدرگاه حضرت بی نیاز برداشته از ان گرداب نجات خواستند تیر دعای ان دردمندان بهدف اجابت رسیده دیدند که شخصی در روی اب پیدا شد عنان کشتی ایشانرا گرفته بساحل نجات رسانید اهل کشتی شکر الهی را بتقدیم رسانیدند که مقصود بحق خدا انکه ترا وسیله نجات ما گردانیده که احوال خود را بر ما عیان سازد بگو کیستی و منزلت کجا داری و نام حقیقت انحضرت فرمود که لقب من نور الدین و نام نعمة الله و تعبیه منزلم در دیار سمرقند در خانقاه خواجه زکریای باخی بعد از چند مدت انجماعت در آن مکان و منزل خواجه زکریا انحضرت از خیل اولیا و سید احوال و اسباب بسیار بر سبیل نذر بنظر انور رسانیدند جمعی در حلقه مریدان انتظام یافته فرقه بپا رخود ربقند انحضرت از آن وجه در هفت فرسخی مزار خواجه زکریا خانقاه و باغی ساخته حاصل آن بجهة فقرا و درویشان تعیین فرموده و قریه سبل حکم را خرید وقف خانقاه نمود

در بیان ثنای حضرت سرحلقه عارفان سید نعمة الله ولی بر ادر حضرت امام بر حق

شهنشاه خراسان امام طیب طاهر . علی موسی بن جعفر محمد صادق باقر
انکه درگاه رفیعش مربع دولت آمد . آستان کبریائش آسمانی دیگر است
پایهٔ قدر بلندش هفتم چرخ گردون بر فراز . برزبان بام قصرش نه رواق اخضر است
خاکروب درگه او قیصر و اسکندر است . چرخ گردون پیش قدرش توده خاکستر است

روی مهر وصد زحمت شبها لشن افزاست. مهر وصد اران تفاخر بر کواکب وجود است
ذره مهرش فلک را بر دو عالم افسر است. قطره از جام فیضش قلزم است و کوثر است
زایر درگاه او را گر دکوش چون در است. مس جان را خاک راهش کیمیای احمر است
منکر او باور ندارد مخلصانرا باور است. آنکه یک طوف حریمش هفت حج اکبر است
احمدیی کز یقین فرموده پیغمبر است. قبله هفتم علی موسی رضا بن جعفر است
و بعد از آنکه شرایط طواف بتقدیم رسانید یک اربعین بسر برده و از
آن مقام شریف متوجه هرات شد و چون بدان خطه رسید در محله سید حسین
سادات نزول نمود اما مدتی بود که سید حسین در بقعه جنان انتقاض
ارواح سپرده در منزهات جنان سیر میفرمود و با اصحاب چنین وصیت
کرده بود که چون سید نعمت الله نام از سلسله سادات در تاریخ هفتصد و نود
هجری باینمنزل رسد جسد زاده او که جنیه سید حمزه است باو بسپارید
و تسلیم نمایند که اول امانتی است از اجداد نزد ما و وقتی که سن شریفش
به شصت سالگی و تاریخ هجری هفتصد و نود بود در محله سید حسینی
در شهر هرات نزول فرمود و جمیع درویشان از فرستاده آن بالتقیق اوج
سعادت و عصمت خواستگاری نموده در عقد ازدواج در آورد و در آنجا
چند توقف فرمود و با داماد سفر فرمود نظم چون در آمد شاه در ملک
هرات خلق آنجا یافتند از نو حیات. بعد از آن شهر شریف حرف قال
مدت عمر شریفش شصت سال. بعد از وداع اهل حال گوشه نشینان

از

از هرات متوجه مرغاب شد و در آن موضع قریب یکسال توقف کرده
باغی طرح انداخت و از آنجا متوجه کوهبنان کرمان کرد بعد از ورود
بدان خطه مدت هفت سال اقامت فرمود و از آنجا شاه برهان الدین
خلیل الله از کتم عدم قدم بعرصه عالم نهاده جمال با کمال اهل عالم و آل
منور گردانید و شاه با عالم لاهوت تاریخ تولد فرزند ارجمند را در این
قطعه بیان فرمود قطعه از قضای خدای عز و جل ضحی قوم نادر
سبحان. نیم ساعت گذشته بود از روز. روز آدینه در دهم شعبان
یازدهم بود وقت ماه شریف. ماه در حوت مهر در میزان. نود و سبع
و هفتصد از سال. دختر در کوهبنان که ناگهان. میر برهان دین
خلیل الله. آمد از غیب بنده را مهمان. کسب او باد علم ربانی
حاصلش باد عمر جاویدان. و اشعار از جمله اشعاریست که در باب فرزند
سعادتمند فرموده اند شعر ای نمودار روی تو روشن دو چشم جان
الخلیل اسم من و نتیجه برهان من. شمع بزم جان من از نور روی روشن است
باد روشن دائما چشم و چراغ جان من. در نظر نقش خیال روی تو دارم مدام
ای دل و دلدار من و جان و جانان من. محفل عشق تو من میگویمت از جان دعا
گو شکن باشی ای میر مستان من. مدت هفتاد سال از عمر من بگذشته است
حاصل عمر تو ای عمر جاویدان من. بی رضای من نبودی یک زمان در هیچ حال
یا نعمت هر که فرمودی تو بی فرمان من. یادگار نعمة الله قرة العین رسول

بوده طرائف الیقین شاید سبحان من ه در کوبنان بسی از زهاد و رهبان
از اطراف و بلاد ایران بقصد ملازمت آنحضرت از اوج ملکوت آمده دست
مریدی در دامن متابعتش زده حلقه فرمان بر وادی گوش در جان کشیدند
از آنجمله مولینا سعد الدین علی و سید نظام الدین احمد که مدرس و فقیه شیراز
بود از شیراز بخدمت آنحضرت آمده التماس بیعت و تلقین ذکر نمود آنحضرت
این بیعت بر ایشان خواند و تلقین ذکر باین کیفیت فرمود که هر دو زانو
متوجه قبله نشینند و کف دست بر روی ران راست و زانوی چپ نهاده
باشند و بکف دست چپ ساق دست راست را گرفته ذکر گویند و حرکت
از جانب قلب که طرف چپ است بجانب راست کنند لا گفته شود و از
جانب راست رجوع کنند و سر بالا آرند الا گفته شود و سر زیر آرند
میل بجانب راست تا بمحاذی قلب رسد الله گفته شود و در نفس هر چند
توانند مکث چون همه اوست غیر او کس نیست قطعه گفته ام لا اله الا الله
لاجرم رسته وجود خودم نعمة اللهم و وجود آگاه ه و آنحضرت امیر زین
الدین علی را گفته که جای شما هند خواهد بود و محل سکنای امیر نظام الدین
احمد شیراز و مآل هر دو همان شد بیت ابدرک تو در یافتنیات خدا
یکسو بتوان خفیه باطن شده ظاهر وچون مدت مجاورت آنحضرت در کوبنان
هفت سال رسید از آنجا متوجه دار العباده یزد شد سادات و قضات
و اکابر و اهالی آن دیار استقبال بجای آورده طریقه اخلاص و مریدی مرعی داشتند

دبی

دبی از چند روز حضرت بموضع تفت که نشانی از حضرات تشریف آورده
و طرح خانقاه مبارک انداخته است و معماران و بنایان را بکار داشته
سایه وصول بفرق اهالی بر قوه انداختند و در منزل بابا حاجی شیرازی
نزول اجلال فرمودند و در آنوقت موسم بهار بود و درخت سیبی در آن
باغچه بود که بهار و شکوفه نکرده بود آنحضرت فرمود عجب است که این درخت
شکوفه ندارد حاضران گفتند روزی این درخت بابا حاجی گفت که
بواسطه سیب بسیار که هر سال میدهم هر که بسایه من می آید سیبی ثمر میستاند
بابا حاجی گفت که دیگر سیب میاور و آسیب مکش فرد
بیا باری وفادار... نشان هر تر دامنی ه ستانند اهلان خود دشناخته
دار د صیره آنحضرت چون این سخن از شنیدند با آن درخت گفت که ای
درخت سیب شعر هر کجا سیبی است بی آسیب نیست ه سیب بی
آسیب در بستان ماست ه و درخت سیب را در بغل گرفته فرمود که
هر سال بار بده فی الحال درخت بجوشش در آمده بهار کرد چندان سیب آورد
که مردمان تعجب کردند و مدت بقای مبارک آن درخت هر سال سیب می
آورد و بعد از چند روز از آنجا در میان رستاق در جوار ابا طرح
باغی انداخته عمارتی نیکو در میان باغ انداخت و حضار را کاشی کرده بخط
جلی در آن نقش فرموده که شفاء القلوب لقاء المحبوب و باز بموضع تفت
بازگشت نموده چندان توقف نمود تا عمارت خانقاه باتمام رسید

وخادم و فراش و غیره خدمت تعیین کرده باصل شهر یزد مراجعت نمود و از
راه بافق متوجه کوبنان شد چون بمنزل چاه تاد که در مابین بافق
و زرند است و اکنون بچاه خاور مشهور است رسید کاروانی دید که در
آنجا رحل اقامت گسترده داعیه حرکت دارند و جمعی از قاطعان طریق
که در کمین بوده فرصت یافته در قافله تاختند و تمامی تجار و غیره
را دست بسته متوجه آنجناب شدند تا آنحضرت را نیز بقید آورند
حضرت ولایت منقبت از روی غضب بجانب ایشان نگاه کرد حرکت
از دست و پای دزدان رفته دستهای اهل قافله گشاده گشت اهل قافله دزدان
را بسته بخدمت آنحضرت آوردند جناب کرامت دستگاه از روی مرحمت طغیان
طریق النصیحت و ارشاد نمود از آن فعل قبیح توبه داده و بگشودن دستهای
ایشان اشارت فرمود اهل قافله بسلامت از آن منزل گذشته آنحضرت
بقصبه بافق تشریف ارزانی فرمود و بعد از دریافت شرف زیارت حضرت
امامزاده واجب التعظیم و التکریم امامزاده عبدالله و بر در مزار منور
جلوس نموده خدام آن آستان طبق خرمای عدیم المثال آورده آنجمله بوستان
سیادت پنج عدد خرما تناول کرده و آنها را در دور خود فرو کرد
و بقدرت کامله یزدانی پنج درخت خرما بطریق پنج انگشت نزدیک
بیکدیگر سبز شده بار آورد و کرد بدین لطافت در رساله مرقوم ساخته که تا وقت
تالیف کتاب هر پنج درخت هر ساله خرما می‌کند و مسافرین و مجاورین

بلکه

بجهت شفای امراض تناول نموده باطراف بلاد می‌برند والله اعلم بحقیقة
الامور و المآل **شعر** از غم کرام چه غم بود او را کز نخل محبت
رطب عشق نخورده است و از قصبه بافق بکوبنان تشریف آورده اند
فرمود **بیت** اگر کنجی طلبکاری که در ویرانه مانی بیا و نعمت الله را
بشهر کوبنان بنگر **در بیان توجه آفتاب عالمتاب عرفان بشهر**
دار الامان کرمان فرضیح این تفصیل و حکایت از مطلع صفحات رساله ولایت
مرتبت بافرزندان ارجمند شاهزاده برهان الدین خلیل الله و اهل
بیت متوجه کرمان شده و مکاشفه دریافته بود که کرمان زمین در احاطه
شیخ نور الدین خوارزمی است درویشی را با تحفه لایقه نزد شیخ فرستاد
چون بمجلس شیخ رسید و تحفه را گذرانید مطلب شاه را بیان نموده
شیخ از دریافت مرتبه آنجناب متغیر گردیده بمکاشفه فرو رفت و
انتهای سیر آنحضرت را در آسمان چهارم یافت فرمود در انتهای صعود
ایشان را که جهت امن آنکه کرمان را از ما بازستانند نعمت الله آفتاب است
و آفتاب را آسمان چهارم منزل است مرا با ایشان مضایقه نیست دعا رسانید
و بگویند که کرمان را بشما گذاشت **ع** بیا بیا که مرا با تو دل پنهان است
منقول است که قبل از توجه آنجناب بکرمان درویشی از درویشان در روضه
که مجموع اولیای کرمان بر بالای تلی که در میان آستانه شاهان و لنگر
الدین السلام است جمع آمده بودند و با یکدیگر می‌گفتند که عنقریب آفتابی از برج

برج نبوت و ولایت بر آمده و بر کرمان و توابع خصوصاً این سرزمین خواهد
تافت و ما همچون شاده به پرتو آن محو خواهیم گشت **بیت** هر کس کسب نور از
رخ خوب تو میکند ۞ کو نیست پرتوی ز رخ آفتاب چیست ۞ **القصه**
بعد از رسیدن جواب شیخ نور الدین خوارزمی بحضرت ولایت و بیت خطه
کرمان از نور طلعت جهان آرا بیار است و نزول در محلی بقعه شیخ قطب الدین
داد و فرمود هم در آن ایام خانه عالی بر وسع همت خود در آن محل طرح انداخت
و بعد از آنکه عمارات باتمام رسید شاهزاده خلیل الله و اهل بیت را از
کوبنان طلب فرمود و پس از چند وقت که در اطراف کرمان سیر میفرموده
گذار آن آفتاب اوج عرفان بسراپای ماهان بر آن محل سعادت دیدار
را دریافته سفره نان او قدح ماست نزد آنحضرت آورده چندان اظهار
اخلاص نموده که آن در تاج ولایت راغب بودن ماهان گشته در
همان مکان طرح خانقاه خیرآباد و باغ مشهد انداخته در نهایت زودی
باتمام رسانید که گاهی در کرمان و بعضی اوقات در ماهان بوده بعبادت
خالق انس و جان قیام می نمود و صوفیان موصوف بصفات حمیده و
درویشان درد نوش آن پروانه وار گرد شمع جمالش نقد جان نثار می
ساختند و خواص و عوام هر بار از صغار و کبار خود را باستان آنجناب
میرسانیدند سرمستان جام وصال از می صافی با این مقال مترنم بودند **شعر**
در خرابات فنا جام بقا دادیم ما ۞ خوش بقای جاودان زانکه ما داریم ما

کشته عشقیم و جان در کار جانان کرده ایم ۞ آنجناب لا یزالی خونبها داریم ما
در طریق عاشقی عمریست تا ره میرویم ۞ رهبری چون نعمة الله رهنما داریم ما
**در بیان توجه جناب مستطاب ولایتمآب از دار الامان کرمان بدار
العلم شیراز و شروان** در رساله مولانا صنع الله نعمة اللهی تحریر یافته
که درویشی حضرت ولایت منقبت از خلوت باغ ماهان بیرون آمده
فرمود **فرد** وقت آن آمد که پروانی کنیم ۞ از کرمان عزم شیراز می
کنیم و با بعضی از درویشان متوجه کرمان شده از آنجا عزیمت شیراز نموده
و چون بسر بند امیر رسید رفیقان هر یک از استحکام آن بند سخنی و دلیلی
میگفتند آنجناب از معتقدی بنا نهادن و از ولایت امر مشکل گشا که
در آن بند ظهور رسیده بود خبر داده فرمود که درویشان همه در وقت
بستن این بند سخنی بهیئت بنا داده اند و بعد از طی مراحل چون بحوالی شیراز
رسید سادات عالی درجات و علماء ذوی العز و الاحترام و سایر خواص
و عوام استقبال نموده حضرت سید شریف نیز طریقه استقبال بجای آورده
در وقت ملاقات سید با حضرت شاه باران رحمت یزدانی ریزان
بود و در وقت حین معانقه سید شریف فرمود نعمة الله در بر و رحمة الله
بر سر و همینکه تنگ الله اکبر رسیدند جناب ولایتمآب فرمود **شعر**
نعمة الله رهبر و شیر افژنان همراه او ۞ عارفانند بر سر الله اکبر میروند
پس از نزول چون روز جمعه در رسید در مسجد جامع بجهة ادای نماز

نماز پیشین از و شاکرد سید شریف بود فرمود تا سجاده شریف او دست راست
حاکم که امامت نماز میکرد سجاده حضرت کرامت منزلت آنجناب چپ انداختند
همینکه حضرت قدم در مسجد گذاشت مجموع خلایق بار داده دست بوس و پای
بوس آنجناب متوجه استقبال شده هجوم مردمان بحدی رسید که نزدیک
بود که سید شریف در زیر دست و پای خلایق هلاک کرده منظور سلطان اولیا
بر سید شریف افتاد خود متوجه گشت و دست سید را گرفته از میان خلایق
بیرون آورد و چون بمکان سجاده رسیدند سید شریف سجاده خود را
برچیده در عقب سجاده آنجناب انداختند و فرمودند که اگر نعمت الله دست
شریف را نمی گرفت در زیر قدم خلایق هلاک گردیده راوی تذکره
مرقوم نموده که قریب بسی هزار کس از خواص و عوام در شیراز دست بیعت
بآنجناب دادند در آن ایام درویش فخر الدین نامی که در سلسله نقش
بندیه داخل بود و دست ارادت بدامن خواجه عبد الله امامی اصفهانی زده که
دختر او را از سلسله نقشبندیه داشت و ده سالها شده بود که مشکلی
در خاطر داشت اتفاق بمجلس شاه نعمت الله رسیده فی الحال آن مشکل در نظر
اول بر او حل شده و کوه نقشبندیه را از تن بیرون آورده بکسوت شاه
درآمد و بعد از یکماه با خواجه عبد الله امامی ملاقات نمود خواجه عبد الله
درویش را گفت که نکته غیر از تو می آید نزد ما میا و منع کردیم با خود قرار
داد که علی الصباح بمجلس شاه رفته از صاحب علوم معنوی در میان می آورم

تا احوال

تا احوال من بر او ظاهر گردد و مسئله چند اختیار کرده چون روز دیگر
مجلس آنجناب حاضر گردید بدان توفق حضرت خلایق پناه نکته از حقایق و
معارف بیان می فرمود و قاعده آن بود که هرگاه آنحضرت متکلم شدی بکرورا
یارای سخن گفتن نبود خواجه عبد الله امامی تکلم بکرده که کلام آنجناب با تمام
رسد و کلمه از کلمات علوم آغاز کرد اما هر چند خواست که بیان نماید زبانش
بسته گشته نتوانست گفت شرمنده و حیران فانده در مقام معذرت درآمد
مریدی آنجناب را اختیار نمود بشرف پوشیدن کسوت سرافراز گردیدند و جناب
ولایت مآب متوجه او شده فرمود **فرد** بی تکلف نعمت الله را بجوی
ور خیال نقش بندان در گذر ؛ بالجمله حضرت شاه مخلصان شیراز را وداع
کرده متوجه کرمان شدند تا مدت بیست و پنجسال گاهی در شهر کرمان و گاهی
در آستانه ماهان بسر برده پادشاه و طالبان التفات می فرمودند و روایت که
بالالتماس مولانا سعد الدین محمد پسر مولانا جلال الدین دوانی حضرت ولایت
منقبت آب دهان مبارک در دهان مولانا جلال الدین انداخته لاجرم
او در این علم ترقی و تقدم روی نمود و در مدت مجاورت ماهان و قصبه
کوهبنان رفته سه روز توقف فرمود خادمان در این سه روز هر وقت
غذا جهة معلم شاهزاده خلیل الله می بردند او نشسته می بردند معلم این رباعی
بخاطر رسید آنرا نوشت و بکوی احدی نرسانید **رباعیه** تا چند من این
خمیر سرشته خورم ؛ وین آدر باب الله آغشته خورم ؛ یکبار چو باین کیابم

کبابم بندهٔ من شمع بنم که دو روز و شب رشته جوذم • چون حضرت کرامت پناه از
سیر باز گشت شاهزاده خلیل الله فرموده معلم شما از شما کدام بوده مولینا را طلب کرده
فرموده از باغچه که گفته بخوان مولینا خواند و با نعام و خلعت و الطاف نوازش
یافت • مروزی در شیراز بانک خفتن میگفت و بعد از بانک این غزل که از
نتایج طبع شریف حضرت ولایت منقبت بود خواند   شعر

غم مخور یارا که غمخوار تو منم • این جهان و آن جهان یار تو منم
در سرا بازار ملک کاینات • اول و آخر خریدار تو منم
دو بار دو خانه دو دو دمن ار • چون شفای جان بیمار تو منم
گر بعد عمر می کشند خویش برو • چونکه در آتش نگهدار تو منم
ور بخت صبر وی بیمار و • باز گشت آخر کار تو منم
هاتفی از غیب میداد این ندا • نعمت الله طلبکار تو منم

آنحضرت در ماهان این غزل که اندرویش در شیراز میخواند ذکر کرده و
خوش وقت گردید و بعضی از درویشان اظهار نمود که درویش ماده
شیراز این غزل میخواند و در همان شب اندرویش در شیراز در واقعه دید که
آنحضرت او را تحسین فرمود و درویش از خواب بیدار گشته روانه آستانه
ماهان گردید و دست در دامن پیر و مریدی آنحضرت زده بعد از آن به حضرت
شیراز متوجه گردید در احوال بابا حاجی نظام الدین و رفتن از کیج و
مکران بکرمان و شرف حضور شاه نعمت الله ولی من کلام آنحضرت ولایت منقبت است نور الله

بنعمه

ای عاشقان ای عاشقان من پیر را برنا کنم • ای تشنگان ای تشنگان من قطره را
دریا کنم • ای طالبان ای طالبان تحصیل ملک حکمتم • من کور مادر
زاد را در یک نظر بینا کنم • گر نفس بد فعلی کند کوشش نمایم ور دفن ور عقل
درد سر دهد حالی ورا رسوا کنم • من رند کوی حیرتم سرمست جام وحدتم
زان در خرابات آمدم تا میکده یغما کنم • پروانه شمع منم جمعیت جمع منم
چون بلبل الله گلستان از عشق او غوغا کنم • آمد ندا از لامکان کی سید آخر
زمان شیطان شو از هر دو جهان تا بر تو خود پیدا کنم   منقولست که بابا
حاجی نظام الدین کیجی از جانب کیج و مکران با عالم خود روانه کرمان
گردید که از حاکم کرمان لشکری بامداد گرفته و بکیج برده با جماعتی که سر از
متابعت او پیچیده اند محاربه و مجادله نماید و انتقام کشیده ایشان را بر عیب خود
بیعت آورد چون بحوالی ماهان رسید حضرت شاه در باغ چهار طاق
در خلوت انزوا بود و درویشی بر در خلوت بود حضرت شاه درویش را
در خلوت طلبیده فرمود که بعضی سواران از راه آستانه می آیند برو بر سر راه
ایشان و در میان ایشان سواری بر فلان رنگ اسپی سوار است و چنین
و چنان لباس و نشان دارد با و بگوی که نعمت الله ترا می طلبد درویش
رفته پیغام رسانید او را باتفاق درویش به باغ آمده حضرت شاه از خلوت
بیرون آمده او را آنکه در بغل گرفت چون دست او را باز داشت او
سوار بیهوش گردید و آنحضرت با او درون خلوت رجوع فرمود و او سه روز و سه شب

بیهوش و بی شعور بود بعد از سه روز دیگر بهوش باز آمد سواران خود را طلبید
و لباس از بر بیرون کرد بنزد ایشان انداخت و گفت هرچه از من نزد هر
یک از شما هست بخشیدم و همگی سپاه خود را رخصت داد و خرقه درویشی
بعاریت گرفته در پوشیده و در خدمت آنحضرت مجاور گردید و بعد از ان
حضرت ولایت پناه از خلوت بیرون آمده او را بشرف توبه و تلقین ذکر
در پوشیدن کسوت و تاج فقر سرافراز نمود و منصب خلیفة الخلفائی سلسله خود را
باو رجوع نمود و دیگر بابا محمد بغدادی است که از جمله سلاطین بغداد بوده
و چون بخدمت آنحضرت رسید از سلطنت درگذشت و در تربیت مرحمت یافت
و چنان مرتبه یافت که روزی در خدمت شاه نشسته بود تاج خود را
از سر برداشته بر یک نیمه سر نهاد فی الحال طوفانی بدید آمد چنانکه حاضران
در تعجب ماندند آنحضرت باو گفت تاج را درست بر سر بگذار چون تاج را
درست بر سر نهاد طوفان برگشت مولینا صنع الله نعمة اللهی آورده دوازده
هزار سید صحیح النسب بشرف بیعت آنحضرت رسیده اند و از شیخ و شاب هفت
اقلیم از احاطه تعداد بیرونست چنانچه بر زبان گوهربار آنحضرت گذشته
نعمة اللهیم و در اقلیم عالم مهروار ۰ بر در و دیوار بام خاص و عام افتاده ام
بر پیشگاه خواطر اصحاب محبت و معالی پوشیده نماند که اگر کمیت خوش خرام
قلم پای در دایره تفصیل مجموع احوال آنحضرت ولایت مرتبت گذارد هر آینه
سخن بطول انجامد لاجرم در اختصار کوشید بر مقتضی کلام خیر الکلام قل و دل

عمل نمود

عمل نمود و بعضی از واقعات را بعرض میرسانند که در مدت بیست و پنج سال که حضرت
غوث درگاه الله شاه نور الدین نعمة الله در کرمان و ماهان تشریف داشتند
و بر مسند ارشاد متمکن بودند هر روز قافله و هر شب زمره بالتجا آمدندی و بیت
تن با امیدواری بمضمون که از کلام انجامست فرد نامرادان در ما باز
نگردیده کسی ۰ در میخانه ما قبله حاجات بود ۰ علانیه آنحضرت میرسیدند
و از عنایات جود و کرم نسبت بهر کس انعامی و اکرامی و ارشادی مخصوص نموده چنانچه
خود فرموده اند فرد بیا از نعمة الله جو نوایی گر همیجویی ۰ که کام دل از او
یابی تو را گر جستجو باشد ۰ فرقه مجاور در آستانه و خدمت اختیار نموده و برخی
بعد از برآمدن مقصود خود می رفتند و آنجناب اکثر اوقات در خلوت
بعبادت مشغول بود و هر روز در وقت چاشت و پیشین لحظه از خلوت
جهت ارشاد طالبان بمجلس عام آمدندی اما احدی را یارای آن نبود که بی آنکه
آنحضرت چیزی از او بپرسد متکلم گردد و کلام آن ولایت منزلت بیانی و ستوده مشتمل
بر حقایق و دقایق و مستشهدات از قرآن و حدیث و کلام اکابر از نظم و نثر
و رعایة بلاغة و فصاحت می بود و با تصانیف دیگران تفاوتی نداشت
بیت زبانی چو آتش بیانی چو آب ۰ عیانی که میکرد دفع حجاب ۰ دم مرده
جان یافتی از دمش ۰ رخ جان معطر عالم و آدمش ۰ از او یک نظر در سلوک
یقین ۰ مقابل بدی با چهل اربعین ۰ خلایق هفت اقلیم و طالبان اهل
حال و احوال مستقیم اطوار کرامة و خوارق عادت انکشاف نمودند علم

شنیده خود را بسعادت دیدار خدمتش میرسانیدند و از حوض فیض و نعمه
الطافش مستفیض میگشتند و سلاطین آفاق و اکابر هر دیار تحفهای لایق
و نذورات بخدمت خدامش می‌فرستادند چنانچه وقتی از اوقات دوستان
با اخلاص که در بلاد هندوستان بودند تحفها و نذرها بخدمت آنحضرت
فرستادند حاکم کرمان که از جانب خاقان مغفور سلطان شاهرخ
فرمانفرمای آنجا بود اندیشه مند گشته که اگر دست از تمغای آن بدارد
شاید پادشاه از او در خواست کند و اگر از خادمان حضرت ولایت قباب
طلب نماید بخاطر آنحضرت خواهد رسید و تمغای واقعی آن مبلغ هفتاد تومان
کپکی میشد لاجرم حقیقة الحال بعرض پادشاه جهان شاهرخ سلطان رسانید
خاقان مغفور متردد گشت که از چه رو بازیافت نماید یا معاف دارد
در این باب با مهد علیا گوهرشاد آغا که عاقله زنان و ملکه جهان و حرم
محترمش بود قرعه مشورت در میان انداخت مهد علیا فرمود که ای پادشاه
صاحب جاه از آن اندیشه نمای که تا دامن آخر الزمان مردمان مذکور
سازند که سلاطین آن مقدار تحفه بحضرت سید فرستادند که خاقان از سر
تمغای آن نتوانست گذشت چون پادشاه این سخن بشنید فرمانی باسم
حاکم کرمان فرستاد که طلب تمغا ننمایند و هم چنین بعد از آن سلاطین
هند دیگر بار تحفه از شاه نقلا برتر و بیشمار بحضرت آنحضرت فرستادند
آورده اند که در آن زمان رود خانه برابر خانقاه گذشت چون حضرت شاه

در

در خلوت بود احدی را یارای آن نبود که بعرض رساند بعد از سه روز
آنحضرت از خلوت بیرون آمده نظرش بر آنها افتاد و احوال پرسید حقیقت
از او عرض کردند قیمة تحفها و ارمغان که خراج ملکی میشد مذکور ساختند
حضرت ولایت منزلت فرمود آنها را سه حصه کردند موافق و کفش یک حصه بحضرت
خاقانی میرزا شاهرخ دهید که لشکر او بسیار است صرف لشکر نماید حصه
دیگر بخلیل الله دهید که او جاه دوست میدارد و حصه سیم صرف اخراجات
آستانه خانقاه نمایند و یکروز کرباس بر روی باری بود برداشت و فرمود
که درویشان هم عرق خشک کنند **در بیان اول و عروج بیت اعظم آن**
حلقه عارفان معظم انجناب ایشان حضرت بضمیر منیر تابد طالبان
مطالب و اخبار غریبه نبویه و خواطر آفتاب تنویر سلطان ممالک
آثار شریعه مصطفویه علیه و علیهم افضل الصلوات و التحیة مخفی و محجوب
نماند که چون سن شریف آنحضرت بیکصد و چهار رسید بموجب تقدیر پادشاه
قدیر رحلت آنحضرت ولایت منقبت که از آنجا که آن همت بریاض جنت توجه نمود
گردید روز دوشنبه که دوشنبه دیگر توجه بجانب جنات تجری من
تحتها الانهار نمودند طوطی شکر فشانش بنظم این ابیات لطافت آیات
گویا گشت **شعر** [illegible] خواهم شد **٭** خوشتر [illegible] معتکف
[illegible] **٭** ترک خود کرده
[illegible]

یک دمی همدم ما شو که نهان خواهیم شد ∘ نعمة الله چو خیالی که تو بینی در خواب
ور چنین نیست در آن هفته نهان خواهیم شد ∘ دو سه روز قبل از رحلت این اشعار را
فرموده اند شعر عاقبت سید ما سوی مغان خواهد شد ∘ ترک پرده
سیم ز اندرون روان خواهد شد ∘ آفتابی است که از مشرق جان می‌تابد ∘ گر چه از
دیده احباب نهان خواهد شد ∘ عین ما آب حیات است و حیاتش خوانند
زود بینید که بی نام و نشان خواهد شد ∘ صحبت سید سرمست غنیمت میدان
که درین یک دو سه روز از جهان خواهد شد ∘ [illegible] انس در عهد و دوران ایام
خلفا و دوران سلاطین از اطلاع اشنه و منصب ولایت عهد و ارشاد
طوایف عباد بولد ارشد خود شاه خلیل الله تفویض فرمود و گفت ما را
بدیدگاه حی قیوم میباید رفت انکه ما را غسل دهد از اولاد و کسیکه بر ما
نماز گذارد از اقطاب خواهد بود و چون دو روز گذشت روز پنجشنبه
بیست و دوم شهر رجب المرجب سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه در رسید کلمه طیبه
شهادتین بر زبان عرفان بیان جاری ساخته طایر روح پرفتوح بجانب
حظایر قدس پرواز نمود و از وقوع این حادثه هایله نایره حزن و الم در کانون
درون اشراف بنی ادم تافت و از صعوبت این واقعه فزع اکبر در عالم اصغر سمت ظهور
یافته مریدان و خلفاء آنحضرت [illegible] و دل گشودند
و دیده [illegible] انحضرت فرستادند
[illegible] خانقاه [illegible]

اساس دفوع جاودانی یافت شعر در دیار ملک و دولت غنچه شادی
شکفت بوستان سلطنت را تازه شد از سر نهال و نهال امرا حضرت
خاقان عدالت گستر را از جویبار رحمة الهی سرسبز و شاداب نخل دولتش در
گلشن حشمت سر بر کشیده ∘ بیتی مرادش بفروغ انوار مکارم ازلی
جهان را روشن و منور کرده اند و اعتاب تیغ همتش زنگ زدای ظلمه ظلم
از دیار عالم شده نظام کار رضا نه ایجاد در انتظام سلسله کون و فساد
بکف کافی و رای صافی انحضرت منوط و مربوط گشت فرد صبح ظفر
از مشرق انوار برامد ∘ اصحاب غرض را شب سیه در اخر آمد ∘ در وجه
حسن جمال سرو بوستان ولایت شاه سلیمان منزلت بالاتفاق
اولاد عظام بپایه سریر خلافت سرافراز و بعز تقبیل بساط ملکت
سرافراز گردید زبان بادای این مقال گویا کرده اند رباعیه
ای گشته سریر پادشاهی جایت ∘ در سایه چتر خسروی ماوایت
شد گلشن ملک و روضه ملت هم ∘ اراسته از رای جهان ارایت
خسرو گردون مدار سلاله خاندان ولایت و اولاد امجادش را منظور
نظر اشفاق و مکرمت کرده اید بسیورغال مقرر فرمودند و هر روز
لطفی مجدد و تفقدی متجدد ظهور میرسانند و موقوفات جاریه و ملکیه
انحضرت بدستوریکه با اباء عظام و اجداد کرام ایشان بود باو مفوض فرمود
و مراسم اعزاز و تکریم و لوازم جلال و تعظیم بجای اورده و از شرایط حرمت و خدمت

دادی هیچ دقیقه نامرعی نگذاشت فرد زجانب داری تعظیم و اعزاز
فروگذاشت چیزی افزاید * و چون چندی بر آن بگذشت در سال هجرت
سنه خمسین و الف رسیده بیست و نه تاج و سریر بدیده بصیرت و فر دولت
و اقبال در ناصیه حال فرزندان ستوده خصال آن مرتضوی فعال مشاهده
فرموده نهایت توجه و عطوفت ظاهر ساخت و تجدید متوجه تقویت ارکان
شریعت غرا و تمشیت مهام سادات مغفل گشته اجداد اعاظم سادات و نقبا
و خلاصه دودمان آل عبا مقبول ملة علیه امامیه قدوه ایجاد خیر البریه ملاذ
سالکان مسالک اخلاص و یکرنگی میرزا شاه ابوالمهدی بلیتوه غالات
و تسلیمات ممیز و مفتخر ساخت و بحضرت جلیل القدر والمرتبه کلانتری
خطه بهشت قرین یزد را بوجود عالیحضرت میرزا شاه ابوالمهدی آراسته و مزین
قطع نظر از تکلفات منشیانه و تصنعات مترسلانه ساخت که لدار ملک
و ملة شخصات سحاب اهتمام و اجتهاد آنعالیقدر ناظر و سیراب گشت
و فضای ریاض دین و دولة از قطرات غمام اعتنا و التفات ایشان
در حضرت و نضارت بر شک جنان در گذشت شعر چو از لطف
شهنشاه سرافراز * دو عالیقدر گودرز تمیاد * یکی در مملکت فرمان
روا شد * یکی محراب دین را مقتدا شد * یکی شد مرجع احکام اسلام
بلندی یافت ازان یک نام اسلام * زعدل آن یک فضای ملک آراست
ز فضل این بنای شرع شد راست * چون قامت قابلیت هر یک در خور پایه

اقبال

اقبال بالا کشید و بفرمان پادشاه جهان روی توجه بجانب یزد آورده
بعد از وصول بر مسند کامرانی تکیه داده بمهام شریعت شعار بر طبق
اجتهاد ذات البین الودی سر انجام اقران یافت و فروغ رواج ملت از
افق مشیت حضرت خویش تجلی و صلاح و خیرات احوال برایا تافته رعایا
و زیردستان در پناه امن و امان غنوده چون مدتی بر این گذشت
و زمانه بی‌اوراق ملیح نهاد در نوشت در شهور سنه
سبب عین الکمال مزاج شریف قدوة اولاد سید آخر الزمان صلوات الله
الملک المنان میرزا شاه سلیمان از منهج اعتدال انحراف یافته پهلو بر بستر
ناتوانی گذاشت هر چند اطبا در معالجه سعی نمودند و دعا در دست دعا بر
داشتند و دوستان نیز بر بند مدتی بخاطر منحیان پادشاه کردند
انواع معالجه نافع نیفتاد و نه صدقه و دعا فایده داد و چون روز
بروز اشتداد مرض در ترقی بود بحکم تقدیر الهی هوای آخرت بر رخ
و سروری در محفه منزل گزیده متوجه قریه تفت گردیدند بعد از وصول
آن محل قطع تعلق جهان فانی را نموده شرط وصیت بجای آورده روح
کلید از سکو اختری میرزا شاه ابوالمهدی فرزند اکبر خود را بمنصب ولایت و
نقابت که از آبا و عظام و اجداد کرام بیادگار داشت سرافراز کرده
در وقتیکه زبان الهام بیان باداء کلمه طیبه توحید گویا بود دست
قوه متحرکه انسانی از حرکت باز ایستاده روی بجانب ریاض قدس آورد

چه شد بر ضمیر منیر شیخ عیان که با بیشدن جانب قزلباشان روی توجه آ
خود یاد کرد پدر را بالطاف دلشاد کرد نشان کرامت بنیادش نگاشته
باوجود نقد یکه در دست داشت دران دودمان عظیم الشان مصطفی
در غایت صعوبت اتفاق افتاد بختیان مهاجرت خویش دل از دین آن
خاندان سیادت بکشاد اما عاطفت اتباع در مقام تسلی خاطر ماتم زدگان
درآمده پرتو این خبر را بمسامع جاه و جلال رسانید فرد خدیو جهان خسرو دین
پناه ○ جوانمرد جم قدر عباس شاه ○ که از پرتو عدل آن شهریار ○ [illegible] جهان شد
جهان چون بهار ○ بعد از فوت [illegible] و اولاد امجاد آنحضرت را با انواع مرحمت نوازش
فرموده و جراحت سینه ایشان [illegible] و قامت قابلیت هر یک را
بخلاع فاخره آراست و نقابت [illegible] بالاستقلال [illegible] الیهم کی
تفویض فرموده و [illegible] از افق [illegible] از ابتهاج استظهارها
مزین کردانید [illegible] که مجملی از احوال خیر مآل میر
سعادت و سروری شجره گلشن امامت و دین پرور عمیر باشاه ابو الولی
شعشعه خاطر خورشید نشانش فضا دستخش ریاض امید اهل عالم در ظل
ظلیل عاطفت و احسانش از همگاه اعاظم و اشراف بنی آدم جمله یاکبرهاران
امراجها سنت سنیه و متابعت بدیعه وصیه آبا و اجداد بزرگوارش
منظور و انوار ولایت و سروری و آثار هدایت و شریعت پروری از ناصیه
خجسته سیمایش در کمال بروز و ظهور شعر دلش روشن از انوار حقیقت

روزی

روزیش ظاهر آثار طریقت بعد از انکه والد بزرگوار کرامت نژادش متوجه
ریاض قدس کردید حسب الفرمان فرمانده روی زمین و دربان خسرو
جم قدر فریدون مکان ع شهریار نوجوان عباس شاه کامران
و حکم وصیت والد عالیشان نقابت کل دار الامامه قائم مقام کشت نهال
قامت با استقامتش از جویبار ارشاد و هدایت سر کشید شعر چو نخل
بر داخت سر و کهن ○ بر افراشت سرو تازه سر و بن ○ اگر صبح فرخنده فر شد
نهان ○ منور شد از آفتابش جهان مشاطه رخسار افکار
سخن و پیرایه بند عذار حکایات نو و کهن جواهر مآثر آن قدوة ال
خیر البریه را بدین منوال بمعرض ظهور می آورد که آنحضرت مؤید است
بتائیدات الهی و موافق ناهتناهی ایام دولتش چون ایام بهار خرم
و خرمی هنگام نقابتش مانند خرمی ورد از شمیم استشمام مکارم
اخلاقش دماغ امانی عطر سای و از نسایم محاسن آدابش ریاض
کامرانی بهجت افزای و در هنگام تواضع و فروتنی اقتدا بسنت سنیه حضرت
خیر البریه نموده بر طبق انما انا بشر مثلکم خود را با سایر ناس یکسان
شمردی و در تقویت ارکان شریعت غرا و تمشیت مهام ملت بیضا بقدر
امکان لوازم سعی و اهتمام مرعی داشتی و در رعایت جانب داری
سادات عظام و علمای اسلام و فضلای روزگار و شعرای بلاغت شعار
هرگز تغافل ننمودی و در انجاح متمنیات این زمره کریمه همواره همت کما

ع نبایدازبزرگان جز بزرگی • نصیحت درویشان وگوشه نشینان بسیار
داعی ودردلجوئی این طبقه بغایه مایل در نظر کردن درویشان
بزرگیش افزاید • سلیمان با چنین حشمت نظرها بود با مورش • در تعمیر
قصور دلگشای وعمارات فرح افزای بسیار سعی واهتمام کردی وطرح
باغات وبساتین وفضا دت واشجار دریاحین لوازم جد وجهد
بجای آوردی ودر شهور سنه خمس وستین والف موافق قوی نیل بر
طبق آیه هدایه نمای ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه
سبیلا رغبت حج اسلام وادراك شرف زیارت روضه منوره
خیر الانام علیه الصلوة والسلام در ضمیر پیدا شد • تمنای این راه در سواد
کرد • وبعد از جانب خاقان صاحبقران خدیو فلك رتبه عباس شاه
باتفاق فرزندان عالیشان ومتعلقان ازخطه یزد روی بدان مقام
فیض انجام آورد شعر کعبه بناکست که روی نیاز • سوی ومحاریدکان
در نماز • سجده که آن باشد مسجود حق • معبد آن باشد ومعبود حق
هرکه رسیدی بوجود ازعدم • درره او ساخته از سرقدم طعنه بر اکسیر
زند خاك او • کحل بحل است از خس وخاشاك او • کم شد کار القبش هما
ولی زمینش چو نجوم سمات • قافله توفیق پادشاه صغال رفیق چراغ
دودمان الیس وسرمه تایید مالك الملك لایزالهم عنان خواهند
ذوی الاحترام • توفیق رفیق وبخت همراه • اقبال ندیم کاه وبیگاه چون

والصادر همان قصد فرموده است ور
والیضا در همان قصیده فرموده است

بجد وبشمار می بینم عادت وقتل دلنکر بسیار • درمیان دکنار می بینم
مذهب ودین ضعیف می یابم • مبتدع اعتقاد می بینم
بس وزهاتکان بیحاصل • غافل وخوانکار می بینم
قصه بس غریب می شنوم • غصه دردیار می بینم
سکه نو زنند بر رخ زر • درهمش کم عیار می بینم
دوستان عزیز هر قومی • کشته غمخوار وخوار می بینم
هریك ازحاکمان هفت اقلیم • دیگری را دوچار می بینم
ترك وتاجیك راهم دیگر • خصمی وکیر ودار می بینم
تاجر ازدست دزد بیهمراه • مانده در رهگذار می بینم
اندکی امن اگر بود آنهم • درحد کوهسار می بینم
بقعه خیر بخت کشته خراب • جای جمعی شرار می بینم

وایضا درهمان قصیده فرموده است نور الله مضجعه ومرقده • شعر

غم مخور زانکه من درین تشویش • خرمی وصل یار می بینم
بعد امسال وچند سال دگر • عالمی چون نگار می بینم
نایب مهدی آشکار شود • بلکه من آشکار می بینم
وبنظر دوربین وکشف یقین ع و ق ودر ارباب شمس اعتبار نموده اند
از هر صد سال شمسی سه سال که بیست وشش سال شود بر صد قمری اضافه وفروده
گرچون زمستان بیحیی بگذشت • شمس خیمه ها در می بینم یعنی بهیچ

یعنی پنج زمستان که عبارت از چهار سال باشد چون از نهصد و چهار یک بگذرد
و نهصد و هشت شود در نهصد و نه نایب مهدی آشکار شود من کلام نور الله مرقده
پادشاه تمام دانائی . سرور بی‌وقار می‌بینم . بندگان جناب حضرت او
سربسر با جدادی می‌بینم . نایب مهدی هشت حرف نون و الف و یا و
با، و این دو بیت و سی و یک میشود و عدد اسمعیل هادی دو بیت و سی و یک
پس محقق شد که نایب حضرت قائم آل محمد صلی الله علیهم اسمعیل هادی باشد
که در نهصد و نه خروج کرد و بر یقین این رمز باعث آن حضرت نور الله مضجعه
نظم در نهصد و نه من دو قران می‌بینم . وز مهدی و دجال نشان می‌بینم
این نوع دگر گردد و اسلام دگر . این سر نهان و عیان می‌بینم و نیز فرموده
این هشت حروف نام شاه من است . آن شاه که او مظهر الله من است
مجموع دو بیت و سی و یک شمار دش . تا دریابی که نام دلخواه من است
بر اذکیا پوشیده نماند که سالهای بسیار معموره ربع مسکون بتحت تسلط
و استیلاء ملوک طوایف و حکام مختلف درآمده استقرار و استمرار یافته
بود بواسطه مخالفه و منازعه والیان و فرمان دهان امصار و بلدان
و مستلزم فساد و تباه احوال جهانیان ابواب امن و استقامه از ممالک و اطمینان
از طریق و راهها بر خواسته بد کرداران بی طریق در شهرها خیره و مستولی
گشته مزاج بنیه عالم از منهج اعتدال بکلی انحراف یافته بود چون ارادت قدیم
قادر حکیم تعلق پذیرفته بود با آنکه مزاج عالم شربت تلخ و شیرین قهر و لطف

اعلیحضرت

اعلیحضرت سپهر منزلت خورشید شوکت قدر قدرت قضا صولت خلاصه ملوک
عالم زبده سلاطین بنی آدم ابو البقا السلطان شاه اسمعیل موسوی بهادر
خان بجال العدل ابا و آبد الاجرم بنا بقضیه آنکه آنحضرت از زمان سعادت بنیاد
دوران بر کنید و تشریف کرامی و ابتناه الملک اختصاص بخشید و در سنه
نهصد و نه داعیه گیتی ستانی و جهانبانی از ضمیر جو زده دان در دوین
آنحضرت سر بر زده بعون الهی در اندک زمان معظم ممالک ایران و توران
و دیار بکر و سواحل دریای عمان مسخر کردانید و آنرا از قبضه تغلب و تصرف
گردن کشان زمان استخلاص نموده جهان را بانواع عدل و احسان بیاراست
و سکه را از تصرف پادشاهی در بلاد هفت اقلیم مجری کردانید خطبه اثنی
عشریه امامیه بر سر منبرها بر افلاک خوانده و اکثر خلایق دو ضرب را
بضرب شمشیر ذو الفقار و آثار متابعت دین مبین حضرات ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین در آورد و ورد کربنده ذو الفقار مرتضی نام او
کن بکف هیچ وقت الله اکبر آشکار . بعد ازین و آن که دو شعور و مستور نماند
که بسیاری از فضلای عالی تبار و صور خیمن بلاغت شعار خوارق و عادات
و واردات احوال و ربعیات سیر و سلوک سفر و حضر که در عرض یکصد
چهار سال که حضرت ولایت منقبت کاشف اسرار ازلی شاه نور الدین نعمة الله ولی
بر خاص و عام هر بلاد ظاهر گردید در صفحات کتب مذکور کردانیده اند
خصوصا مولانا صنع الله نعمة اللهی بعبارت روشن رساله ترتیب داده مسود اوراق

مسوده اوراق ان نسخهٔ شریفه را مسطور و منظور داشته مجملی از آن مفصل را باندک
تغییر عبارتی در این صحایف مرقوم میسازد تمنّه و جوده و کرمه بوشیده
نماناد که مولود انحضرت ولایت منقبت در مدینه حلب بوده و مزار متبرکه
اجداد عالیشان در آن دیار و مشهور است چنانکه خود اشعار فرموده‌اند

شعر نعمة الله بود دین دار دلقب ○ بود دین از نعمة الله مطلب ○
○ از رسول الله نسب دارد تمام ○ خود که دارد اینچنین بکو نسب ○
○ مدتی بودم مجاور در عراق ○ کرچه باشد اصلم از ملک عرب ○
○ آب لطف او ازان ما بود ○ آتش قهر او ازان بولهب ○
○ من مجاور حالیا در ملک فارس ○ جدّ من آسوده در شهر حلب ○

منقولست که در ایام سه سالگی انحضرت را کشف فتوح حاصل بود و این دو بیت
بر تبیین حال خود فرموده **نظم** مرا علمی که از الله سینه دادند ○
عجب علمی ولی درسی ندادند ○ نه حالی مرا معلوم کردند
که شیخ حله را درسی ندادند ○ و در وقتی که سن شریفش چهار سالگی
و نیم رسید تحفی شرح دندان کندن سید التابعین اویس قرنی را
در موافقت دندان مبارک رسول خدا صلعم که در غزوه نبوک از سنگ مخالفان
از ار یافته بود در حضور والد بزرگوار ایشان مذکور ساخت انحضرت
حاضر بود و خواطر کذرانید که چون خدا و رسول او را باین امر تکلیف
نفرموده‌اند او چرا این ستم بر خود پسندید در همان آن سلطان العارفین

درد فهم

در واقعه ان نور طیبین و طاهرین امده ملبان حال مضمون این ابیات
برایشان خواند **شعر** ای در دریای دین بحر صفا ○
○ من بعشق حضرت جد شما ○ در وفا سی و دو دندان از طمع ○
○ کنده از دنیا و عقبی بی فزع ○ عاشق صادق بعشق بودی باید ○
○ گر کند خود را او معدود دار ○ مقدمه علوم نزد سید رکن الدین
شیرازی تحصیل نموده و علوم بلاغه و علوم فقه و تفسیر و کلام از شمس
الدین خوانده‌اند و سید شمس الدین مکی اخذ نموده در مبادی احوال
مبین نصوص الحکم حسب الفرموده این کلام بانتظام ایشان **شعر**
نانوشته حرف میخواهیم نیم ما ○ این کتابت نانوشته میدانیم ما
حفظ داشته تا هنگامی که سن شریفش به بیست و چهار سالگی رسید
یک لحظه از سعی در مطالعه و مباحثه علوم تغافل ننموده چهار کتاب عالم
گردید طی منازل علوم رسمیه فرموده و علوم معنویه بریاضیه بر ضمیر منیرش
منکشف گشته اینغزل فرموده **شعر** علم ام الکتاب حاصل ماست ○
○ لوح محفوظ حاصل دل ماست ○ انچه بحر محیط خوانندش ○
○ نزد ما از سراب حاصل ماست ○ انتحقیق که مشکل همه اوست ○
○ مشکل حل و حل مشکل ماست ○ منزلی که دیده‌ام در راه ○
○ منزل چند از منازل ماست ○ اسم اعظم که صورتش ما ئیم ○
○ جمع معنی هفت هیکل ماست ○ عشق او قاتل است و ما مقتول ○

جان عالم فدای قاتل ماست ٭ نعمة الله بما شده واصل
طالبش کن زما که واصل ماست ٭ در طلب علوم معنویه الهامیة
معرفة عشق ترکب شوق در درون دل داوورده قدم تصدیق در وادی
سیر و سلوک فقر و طریق تحقیق درویشی نهاده و ذوق عالم نیستی بر شاه
حیاتش غالب گردیده لباس بی اساس فانی از تن بیرون کرده **شعر**
دامن همت زده بالا هستی و کون ٭ پشت پای نیستی بر هستی عالم زده
و هفده سال الطلب باب نمد بوده و انعزال فرموده انحضرت کو بیاد بیان
ان فرموده **نظم** ما آینه در نمد کشیدیم ٭ دامن ز خودی بخود کشیدیم
بر کاو صفحه بکرد نقطه ٭ خط بر سر نیک و بد کشیدیم ٭ در دیت بکس نمی
توان گفت ٭ آن رنج که از خرد کشیدیم ٭ بودیم حباب و غرقه گشتیم ٭ و از
بحر احد کشیدیم ٭ شادی روان نعمة الله ٭ هر دم جامی دو صد کشیدیم
درویش محمد مسکین چنین بر رشته نظم انتظام داده **نظم** بشنوید اکنون
موالی علی ٭ وصف سید نعمة الله ولی ٭ میر محمد آفتاب منجلی کش از
او آئینه دل صیقلی ٭ پدر آن سید بود سید حسین ٭ شاه اخلاقی کونین
عالمین ٭ سید ابراهیم جدش پدر اوست ٭ انکه در خاطر نبودش غیر دوست ٭
پدر او سید محمد از نجف ٭ گوهر دریای شاه من عرف ٭ پدر او سید علی مکی آ
انکه واقف بود ان بالای پست ٭ سید ابراهیم مکی ان ولی هست پدر حضرت
سید علی ٭ ان سید قاسم ان شاه زمن ٭ هست پدر او و اصلش از یمن پدر سید

پدر سید قاسم از راه یقین ٭ حضرت سید محمد شاه دین ٭ سید ابراهیم خواند می
دکر ٭ هست پدر ان ولی راهبر ٭ پدر ابراهیم امام المتقین ٭ موسی بن جعفر آن
سلطان دین ٭ جعفر صادق که پاک و طاهر است ٭ گوهر بحر امامت
باقر است ٭ باقر است ابن علی بن الحسین ٭ انکه بر عباد معبود است زین
شاه حسین بن علی نور نبی ٭ هست نقد بو الحسن یعنی علی ٭ دم بدم الف
تحیات و سلام بر روان جمله باد او السلام ٭ نقلست دوازده سال که
دست ارادت سید محمد زده بود و سر و روی بر دشت و کوه و صحرا
نهاده شعله آتش عشق حقیقی از دل عرفان بنیانش سر بر کشیده برق صفت هر
لحظه وادی طی میفرمودند تا بر قله کوه دماوند رسیدند بر سر چاه کو گود احمر
که قبل از ان و بعد از ان کسی با مکان نرسیده دو اربعین که عبادت از
هشتاد روز بوده باشد در فصل زمستان بعبادت پروردگار عالمیان در این
قیام و اقدام نموده و هر شب بر افطار میفرمود و بعد از دو اربعین
از قله کوه رفیع بنیان بپائین آمده متوجه جانب همدان شد در کوه الوند
مدتها بعبادت و ریاضت و داشتن اربعینات گذرانیدند و با رجال
الله ان کوه صحبت میداشتند و با باحاجی محمد صامت در آن کوه شرف
خدمت انحضرت یافته و قتی چند در خدمت انحضرت بسر برد تا قافله ی
السلطان سالکین از ان کوه بجانب مرقند و با باحاجی محمد در خدمت بود
در عرض راه باو گفتند که در اینجا باش تا ما رفته باز آئیم بابا توقف نمود

وحضرت کرامت منقبت بجانشگیرا داده داشتند ورفته بعد از چهل روز
بازگشت بجانب بابا واقع شد وبابا را درهمان منزل که باز داشته
بودند ایستاده یافتند ودست مرحمت بر پشت او زده بنظر عنایت
نوازش فرمودند وگفتند ما را روزی چند حسب الفقه بر بودن
کوه ساکن میبایست بود فرد دل ما در هوای الوندست ❊ دو زلف
یار در بندست بعد از این ملاقات شما با ما در ماهان کرمان
روی خواهد داد واز نظر بابا غایب گردیده مدتی در منازل کوه
الوند بسر بردند وچون از جانب صحبت رجال الله انجا مقصودشان
حاصل گردیده گشت عزیمت سفر نموده مدت سی سال طی منازل کرده تا
گذار ایشان بر کرمان افتاد در ماهان رحل اقامت انداختند
بابا حاجی محمد خامت شرف آستان بوسی مشرف گردیده معروض داشتند
آنحضرت فرمودند که جای قوش بر بالای آستانه است گفت عرض
نمائید که غریب قوشی آمده وداعیه شرف ملازمت دارد خادمان
معروض داشتند آنحضرت فرمودند که جای قوش بر بالای درخت می
باشد چون بابا این سخن از خدام شنید متوجه قریه قرمیتین قریب دو روز
کرمان گردیده بر بالای درخت چنار عالی که در مسجد جامع آنجا
سر بفلک کشیده بود رفته بر شاخی قرار گرفت واربعینی بسر برده
هر شب برگ آنرا افطار میفرمود وبعد از اربعین پایین آمده متوجه آستانه اندرخت

متوجه آستانه ماهان شده خادمان بعرض رسانیدند که بابا باز آمده
بابا باز رفت واین غزل را بزبان گذرانید من کلام سید نعمت الله ولی شعر
مرغ دل در دام زلفش لیلی افتاد باز ❊ عشق جانان جان ما بر باد خواهد
داد باز ❊ زاهد خلوت نشین از خانمان دل بر گرفت ❊ مجلس مستانه در کوی
مغان بنهاد باز ❊ توبه بشکستیم ودیگر در شراب افتاده ایم ❊ هر که آمد می
ما مانند خانها افتاد باز ❊ آب چشم ما چو دجله میرود هر سو روان ❊ شاید
از معموره سازد دجله بغداد باز ❊ خوش گشادی از گشاد نعمت الهی یافتیم
تا در میخانه را بر روی ما بگشاد باز ❊ وآنحضرت منزل بابای چنار که حالا
بابا در آنجا آسوده است وبه بابا کلاه در از مشهور گشته باو حوالت فرمودند
فرد هر که او در سایه فرهما ما وا گرفت ❊ گرچه گنجشکی بود شهباز گردد
عاقبت ❊ بر ضمیر اولو الفضلا سخن ور وخواص از بلغای هنرور
در نقاب ارتیاب مستور نماند که در اول حال که سلطان ولایت
دستگاه از کوه الوند پایین آمده متوجه زیارت عتبات عالیات
شده چون بحوالی حله رسیدند در کنار نهری که هرچند بچه آن لب
تشنگان بادیه چاه کندند بغیر از آب شور قطره بکام ایشان نرسیده
بود نزول نموده وچاهی حفر فرمودند بقدرت کامله ایزدی از آن چاه آبی
ظاهر گردید از شیر خوشگوارتر واز شکر شیرین تر تا الحال اهل بادیه
وزوار حضرت ائمه معصومین علیهم السلام ومترددین از آن منتفع میگردند

و بجاه نعمة الله مشهور گشته ع سرچشمه اش ز بحر روان ولایت است
و چون بعرض کربلا رسید و بزیارت شاه شهدا مشرف گشته و شرایط طواف
بتقدیم رسانید در محل قتلگاه آب دیده وضو ساخته جهان بکوی چهل روز
در جمله تابستان بر خاک پاک امکان شریف با دو دیده گریان در روز
و در شب بخاک کربلای معلی افطار نموده بعد از اتمام اربعین متوجه
بغداد شده شرف زیارت روضه حضرت امام موسی کاظم علیه السلام حاصل
نموده متوجه نجف اشرف گردید و بعد از وصول بدان روضه عرش درجه
شرف طواف دریافته مشام جان بنکهت خاک آستان ابوتراب معطر
ساخته و جبین اخلاص بر تراب عنبر سرشت درگاه جهانبان مماس
نموده در مناقب حضرت غالب کل غالب مطلوب کل طالب علی ابن ابی
طالب صلوات الله و سلامه علیه قصاید غرا بر رشته نظم انتظام فرموده
این یک قصیده بجهة تبرک مرقوم گردیده است قصیده

از نور روی اوست که عالم منور است ٭ حسنی چنین لطیفه صنع خدا ز نور است
سلطان جاه بالش هفت طاق و نه رواق ٭ برو دگر رفیع جلالش چه جاگر است
زوج بتول و باب امامین مرتضی ٭ سردار اولیا و وصی پیمبر است
مسند نشین مجلس ملک و ملائکه ٭ دربار دوی مرتبه جاه قنبر است
هر ماه ماه نو بجهان مژده میدهد ٭ یعنی فلک ز حلقه بگوشان حیدر است
اسکندر است بنده او از میان جان ٭ چوبک زن درش مثل قیصر است

کو